

۹
 حاکم که از خانه خود بیرون رفت
 از آنجا که در بیرون بود
 ۱۰
 حاکم که از خانه خود بیرون رفت
 از آنجا که در بیرون بود

photo

نشدن برون مندر
مسرحه
بازار اولیة افریس
لبن جود و نافع متر کاغذ باغ

فتح خلدیہ سنہ ۱۲۹۷
فی ابواب الہدیٰ

W. C. C. C.

۳۶۵
۳۶۵
شیخ شمس الدین
محمد زکی

عمل و فضل ادراک دین

منزل و بنی از کتب و کتب
۱۲۰

Handwritten Persian text, likely a manuscript page, featuring dense script and a prominent diagonal line.

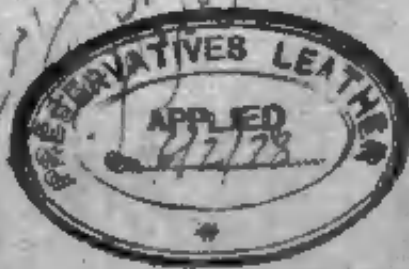
طریق از او گزیده که در این فتح حکم اسلح او

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
سبيلاً مستقيماً إلى رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي بعثه في خير أمة أخرجت للناس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ

فمنه انما هو من النعمان

دانشگاه تهران



٢٠٢

تذكرة الخواص الامت

دعای عام از ابن العابدین
در روز جمعه و شب جمعه
در روز یکشنبه و شب یکشنبه
در روز یکشنبه و شب یکشنبه



احوال مصنف کتاب تذکره خواص لامه فی مفسر الایامه کلا



بسم الرحمن الرحیم

شیخ الاسلام الفاضل شمس الدین یوسف بن قزلباش علی بن عبد الزکر بغدادی
نام وی یوسف کنیت او ابو المظفر لقب صبی او شمس الدین و لقب مشهور
سبط ابن الجوزی است نام پدر او قزلباش بعضی بحدیث فاضل گفته
مکه صمیم با قاضی پدری غلام وزیر عیون الدین بود وزیر اورا از امور
بمنزل فرزند خود میباش و با پدر شیخ ابو الفرج ابن الجوزی خطبه بود شیخ
بخواجست چاره نبود لاجرم دختر خود را بجهاد الکلیه قزلباش داد و بوی
متولد شد ولادت یوسف در سنه اصد او اثنین و ثمانین و شصت و
بغداد و وفات او در سنه ثمانین و هجری و اثنین و شصت و
اربع و شصت و سنه اصد و حیل فاسد که سن او سپار او بود
اتفاق اقامت و سلسله صلح الدین بن محمد بروی نماز گذارد و علماء



وقت وفات او مقتدا و سرایانها و چاهال بود او ادلا ^{مجلس}
 بعد از آن بنده حقیقی انتقال نمود بر روی رحمت الله و در حقیقت
 و بخت و مورخ و شاعر و ادیب و واعظ و عالم متقی و متبحر و فاضل
 احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و کلام و فرائض و احکام و مسائل
 خواص و غریب و شریعت و فقه و اخلاق و کرامات و احوال و اسرار
 و صاحب تصانیف کثیره و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر
 القبول عند الله و بعد از این و بعد از این و بعد از این و بعد از این
 یا اینست مجلد و تالیف مراده از آن چهل مجلد و شرح جامع الکلیات
 شیعیه و الواسع فی احادیث المختصر و الجامع و اثبات الانصاف
 و تذکره خواص الامه فی معرفه الایمه و سنتی اسوئله فی سیره الرسول
 و کن انتصار و مناقب ائمه اربعه و در باب فقه و در باب فقه و در باب فقه
 تصانیف اوست روایت حدیث از خود و تالیف ابن الجوزی
 و ابو الفرج بن کلب و ابن طبرزد و دیگران و موصول و مشفق و مدبر
 و اخذ فقه نزد ائمه شیخ محمد و حضرت ائمه شیخ جمال الدین حمیری و از روی شیخ
 عبد العزیز و سلیمان و ابوالموید و خوارزمی و صاحب کثیره و بودوی و حمیده

و حق البقیه

مدرس در مدرسه میدان کبیر مفتی با جلد علمای کبار اورا بجا
 جلد ستون اند و متقدمین و متاخرین اورا بالاس و السین
 قبول دارند مگر صفت و ذمیه جایی در وی فسخ و جرح نموده
 چنانچه ذمیه در کتاب میزان غیر مستقیم خود که انرا ایراد اندال
 نام نهاد که اورا در ذیل محرمه صین داخل و برتره مطعونین و اسل نسو
 و این سبب از وی واقع شده مگر کفوی حسب اعلام اخبار
 و ششم ملل القاسم و مصطفی بن عبد الله الفیضی و کشف القنون
 رد و ابطال آن نموده اند بعد از آن علماء متاخرین اورا کمال
 توثیق نموده از وی استدللال نموده اند چنانچه ششم نفر است
 در کتاب صواعق و فخر شاد است بانی بنی در سبب معلول و ششم العزیز
 دهلوی در تحفه و ششم عبدالحی دهلوی در جذب القلوب و حافظ
 ابن حجر مینجی در صواعق محرقه و سید سهروردی در جواب المقدمین و غیره
 بر معتزلیان بدخشی و بفتح انجی از مقابل العباد و غیره
 جای از وی استدللال و احتجاج نموده اند و اورا مقابل ابریک
 مانند بخاری و ابن جوزی و غیره و این جور معتمد است توثیق نموده

و همانا که منتی این رو و انکار ذبیح بر دمج و حسه نبود بلکه سبب
 تعقیف او گشتنیکره خواص الدانه و محبت او با اهل بیت نبوت
 و خاندان مرتضی ذبیح دیگر بر دمج از دین گشته در نه خود ذبیح
 در کتاب العبره و اجماع جمیع با و کرد چه غرض دارد که او را در مسکن
 و میان مجروحین شمار کند غالباً در وقت تالیف کتاب العبره
 تذکره خواص الدانه مذکور در لاجم و انعمین نمود چون در وقت تالیف
 میزان تذکره خواص الدانه بدید بر دمی از دین گشت اگر چه ذبیح در
 جماعت اهل سنت و دست مکر چون اهل دین است از نامی
 زان است و ابای و نمک پرورد و از صلب تا که خون مادر
 و پدر وی بخوش نیاید و در بیت نماند و کسیکه میزان را بنظر کامل
 خواهد دید اگر ناصبی می نگوید لا اقل بمیل از ان صبیح یا تنصب
 بقلب او خواهد گفت اکثر احادیث من قلب میزان و من غیر
 بی هیچ دلیل مجروح و شهادت قلب باطل گفته حبش قال مشبه القلب
 باطل و حال آنکه بعضی احادیث چنین نیز هست که نزدی و غیره
 صحاح صحیح سته اخراج نمودند بیکر شاه ابن سید الدین

محدث صاحب روضه الاحباب در کاشف میزان کما بغنی مؤلف
 آن نمون علقه برین ایدیه الهیبت مانند امام جعفر صادق و
 امام موسی کاظم و امام علی رضا علیه السلام در آن کتاب ذکر نمون
 اگر چه توغیث نشان نمون کنه که طعن نمون بودند بران انکار نمون
 مگر انکار ستر مانند اتحاد الناس نه انکار شیعه و طرفه تراکم
 در خطبه کتاب یکوید درین کتاب ابوحنیفه و نجاشی و مثلهما را
 ذکر نکردم گویند معاذ الله ایما اهل بیت بزرگ نامرغوب و خصیبت او
 امثال نجاشی و ابوحنیفه بنوع اند که ذکر نامان درین کتاب نمون
 خارج از ادب دانت و از ذکر ایدیه الهیبت در یک کتاب پرده
 نمیکند اینها خصیبت چیست اکنون ترک خوفاً ت نوصب را
 نمون بنده از محمد سبط ابن الجوزی که حکایت گویا را بر او نموده اند
 شروع می نمایم و بالله التوفیق

ابوالمزید خوارزمی در جامع مسنده امام ابوحنیفه گفته اما مسنده الاول
 قرائت علی خلد و فلان و شیخ الامام شمس الدین یوسف بن خضر علی بن
 عبد الله سبط الامام ابو الفرج ابن الجوزی بقرائتی علیه

و در جامع این است به مقام جواب از حسن ابی حنیفه گفته
 و ابو الثیبانی آن ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی آنه اقترا
 علی ابی حنیفه و انما المنقول عنه بانی قسب کذا قال النفا من باب التقلید
 و نیز ابو المود در ذکر موانع از تفضیح خطیب ابی حنیفه را گفته
 ان لا یقال له ان خطیب و ذکر ما قبل فیه اشتغال به الا یعنی
 الی ان قال و کتاب الانصار لامام ابی امصار الذی جمعه
 یوسف سبط ابن الجوزی من سیره
 پس ازین عبارات ظاهر شد که ابو المود او را حافظ و امام میدانست
 و شکر کرد او دست حفظ

و فی تاریخ ابن خلکان بعد ذکر ابن الجوزی گفته
 و کتاب سبط بنس الدین ابو المنظر یوسف ابن فر علی الوفا المشهور حنفی
 المذهب در صیبت و سمعته فی مجلس و خطه و قبول عنه مکاتیب غیریم
 و صنف تاریخ کبیر ائمه بخرقه فی اربعین مجلد و سماه مرآت الزمان
 فی تاریخ الایمان و توفي لیلة الثلث الحادی و عشرين من جمادی
 سنة اربع و خمسين و سماته پیشتر بنزد حیل فاسکو و دفن هنرک

ومولده في سنة احدى وثمانين خمسمائة ببغداد وكان هو يقول
امى ان مولدى سنة اثنين وثمانين رعد الله

وبن جرجس بن منصور حلاج كفته

ذكر صاحب شمس الدين ابو المنظر يوسف الواعظ سبط الشيخ جمال الدين
ابو الفرج ابن الجوزي الواعظ المشهور في تاريخه الكبير الذي سماه الزمان
اخبر ابن المقفع وما جرى له وقتله في سنة خمس واربعين ومائة
ومن عادة ان يذكر كل واقعة في السنة التي كانت فيها فيدل على
ان قتله في السنة المذكورة

وبن جرجس يحيى شيبان كفته

ذكر الشيخ سبط ابن الجوزي في تاريخه الذي سماه مرآت الزمان
ورايته برشت في اربعين مجلدا جميع بخطه وكان ابن قريش مملوك
عون الدين بن هبيرة المذكور زوجة بنت رشيد ابو الفرج المذكور
انه سمع من اخيه ببغداد يقول ان عون الدين قال كان سبب اني
المخزن انني ضاق ما بي من فقه القوت اياما فاشت على بعض
اهل ان مضى الى قبر سودة الكرخي وراسل بعد عنده فاني

عند منجاب قال فانبت قبر يوسف فطبت له ودعوت
 ثم خرجت لا فصل لبلد یعنی بعد او فاجتازت بقطیف و بی محله محال
 بعد او فرایت مسجد امجورافه فقلت لا صلی فیہ کعبین الی اخره
 و تعجب الدین بیکه در ذیل مرآت الزمان که ذی بی و بیجم مختص حکم باجاء
 آن نون بترجمه یوسف سبط ابن الجوزی گفته

کان له القبول التام عند الخی ص العام من ابناء الدنیا و ابناء الآخرة
 و در باب مرآة الزمان که تصنیف اوست بعد ذکر تواریخ گفته
 فرایت امجها مقصدا و اعذبها سوردا و احسنها بیان و اصحها
 روایة مرآت الزمان

و ابو الفداء صاحب بیج مشهور مختصر فی اختیار الهیة در قانع
 سنة اربع و خمسين گفته

و فیما توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط ابن الجوزی کان من
 الوعاظ الفضلاء الفنا تاریخا جامعاً و سماه مرآت الزمان
 و فی تمة المختصر لابن الوری فی وقائع سنة ثمان و ستين
 توفی الشیخ شمس الدین یوسف سبط ابن الجوزی و اعفا فی اصل مرآت

تاريخ جامع قلت وله تذكرة الخواص من الامة
 والذهبي في كتاب العبر في وقائع سنة اربع وخمسين وستمائة
 والياضي في كتاب مرآت الجنان اوركلهاها بعبارف واحدة
 العلامة الراءظ الموضح شمس الدين ابو المظفر يوسف التركي ثم
 ابوسعدي المعروف بسبط ابن الجوزي اسمه جبر منه ومن جهته
 وقدم دمشق سنة بضع وستماية فوعظ بها وحصل له قبول الفخيم
 للطف شامله وعذوبة وعظمه وله تفسير في تسعة وعشرين مجلدا
 وشرح الجامع الكبير وجميع مجلدا في من قب ابي حنيفة ودرس اثنى
 وكان في شبينة حنبليا ولم يزل واخر الحرة عند الكوك
 وفي مختصر جابر بن محمد بن عيسى بن عبيد القسطنطيني نقل عن شامة
 نظم الجمان

قال الشيخ محمد الدين فيروز ابادي في مختصر طبقات الخنفية للشيخ
 عبد القادر الفرشي بترجمة سبط ابن الجوزي
 كان والده مملوكا لكونه برحون الدين بن هبيرة بمنزلة الولد فاشتهر
 وخطب له ابنة الشيخ جمال الدين فلم يكن الا اجابته فولدت يوسف

الذكور فاشغل جميع وفقهه وطلعه او عهد زمانه في الوفا ترقى له
القلوب وتذرف بسماح كلامه العيون وفاق فيه من عاصره
وكثير ممن تقدم وكانت له مجالسة نزهة القلوب والابصار
بمحضره الصالحين والعلماء والامراء والوزراء ولا يخلو مجلس محاسن
من جماعة يتوبون وفي كثير من مجالسه يعلم اهل الذمة وكان
الناس يسيئون في مسجد دمشق من ليلته بغض من غدايتهم ان
الي مضيح الجوس وكان جنبي الذهب فلما تكرر اجتماعه هناك
الاعظم اجتمع اليه ونقله الي ذهب الي حنيفه وكان هناك
المعظم شديد التقيا في الذهب

وشيح شمس الدين بن علي الاكلى تلميذ السبط وطبقا للمفسرين
يوسف بن قز علي الواعظ المورخ شمس الدين ابو المظفر سبط الخياط
ابن الجوزي روى عن جدّه وطائفته والف كتب مرات الزمان
وتفسير القرآن العظيم في سبعة وعشرين مجلدا وشرح الجامع
وكان في شبينة حنبلية ثم صار حنفيًا وكان بارعا في الوفا
ولد القبول التام عند الخ صوم العام من بناء الدنيا وبنار الآخرة

مات بمشق سنة اربع وخمسين وستمائة
 وفي اعلام الاخبار الكفوي يوسف بن قز علي بن عبد الله بن بغداد
 سبط الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي الحنبلي صاحب كتاب الزمان
 في التاريخ ذكره الحافظ شمس الدين عبي في مجمع شيوخه كان والده
 من موالي الوزير عماد الدين بن هبيرة ويقال في والده قز
 بحذف القاف وبالقاف اصح ولد في سنة احدى وثلاثين
 وخمسمائة ببغداد وفقه وبيع وسمع من جد لاه و كان حنبليا
 فتحنبل في صغره لترتبة جد ثم دخل الى الموصل ثم حل الى مشق
 وهو ابن ثيف وعشرين سنة وسمع بها وفقه على جمال الدين
 حصري وتحول حنبليا ببغداد ان قز علي بن عيسى كان على نهج
 الحنفية وكان اما عالما فقيها واعظا جيدا شيئا يلقط الدرا
 من حكمه ويتناثر الجواهر من حكمه يصلح له النسب القاسي عند ما يلقط ذنوب
 الفاسق العاصي حيثما يعطى بصدع القديس به وجميع النظم النخرة بحجاب
 لا تسمع له من انطق والكافز الجرد لاسن وصدق وكان ظن الوجه
 دائم لبشر حسن المجاسة طبع المحاذق بكل الحكايات بحسنة

وينشد الاشعار للبيته وكان فارسا في البحث عديم النظر مفرط
 الذكاء اذا سلك طريقا ثقيلا فيها اقوالا ويخرج اوجها وكان من
 وعدا الجوهر لو فوّر فضله وجودة فرحينه ونغارة علمه وصدق ذكائه
 وفطنته وله مثركة في العلوم ومعرفة بالنواريخ وكان محاسن
 الزمان ونواريخ الالابام والقبول التمام عند العلماء والامراء
 والخاص والعوام وله تصانيف معتبرة مشهورة منها شرح الجامع الكبير
 والواضع في احاديث المختصر والجامع وكتاب اثبات الانصاف
 وتفسير القرآن العظيم ونسب السبيل في سيرة الرسول وكتاب الناريخ
 المسمى بمرآت الزمان مات ليلة الثلاثاء الحادي والعشرين
 من سنة الف وستمائة وخمسين وثمانمائة بحبل كاسيون وصلى عليه بستان
 الملك الناصر صلاح الدين يوسف محمد بن الملك الظاهر غازي بن
 يوسف بن ايوب ونفقه عليه واخذ يعلم عنه ابنه عبد العزيز بن
 يوسف بن قز علي قدس بعين مكاشاة بالدرسة المعروفة التي تعرف
 بالميدان الكبير ومات في سنة ثمان مائة وستين وثمانمائة
 ودفن عند قبيلة بحبل كاسيون

دارتقی در مدینه معلوم گفته

شمس الدین ابوالفضل یوسف بن قز علی الواعظ المشهور حنفی مجتهد
در صیغ و سمعة فی مجالس و غلط و قبول عنه الملوك و غیرهم
روی عن جده ببغداد و سمع ابوالفرج بن کلیب و ابن طبرزد
و سمع بالموصل و دمشق و حدث بهما و بمصر و له کتاب الایثار
و منتهی السبیل فی سیرة الرسول و اللوامع فی احادیث المختصر و
الجامع و تفسیر القرآن العزیز و صنف تاریخا کبیرا

قال ابن خلکان رابته بخطه فی أربعین مجلدا سماه مرات الزمان
قلت انما رابته فی ثمان مجلدات ضخام و بخط و قبیح و توفی فی
الحادی و عشرين من ذی الحجة سنة اربع و خمسين و ست مائة
و مولده فی سنة احدى و ثمانین و خمسمائة ببغداد و كان یقول انتم
ای ان موکده سنة اثنتین و ثمانین

و شیخ ملا علی القاری در کتاب اشعار الحنفیه فی اسماء الحنفیه که معروف
بطبقات الحنفیه گفته

یوسف بن قز علی البغدادی سبط الفخ ابوالفرج ابن الجوزی

۱۴۷
 روی من جن بیدار تفقه علی الشیخ محمود الحضرمی و اعطی القبول
 بین الملوک و الامراء و المشایخ و العلماء فی الوعظ و غیره
 ذکر فی مرآت الزمان ان الشیخ موفق الدین بن قدامة الحنبلی
 حضر مجلس وعظه و تصانیف منها شرح الجامع الکبیر و له
 ایثار الانصاف و له کتاب ضخیم فی مناقب ابی حنیفه مائتة
 اربع و خمسين و ستمائة الی ان قال و قد ذکر المجد الدین الفیرز آبادی
 فی طبقاته ان والده کان مملوکا الی قوله یتسابقون الی مجلس
 الملکوس کما مر نقله ثم قال و کان یجری فیہ من الطرف الرفیع
 الغریبة المہیجة المستحسنة مالم یتفوق فی مجالس من سواه من
 معاصره حاز مع الحزمة الوافرة و الوجاہة النامدة و مشعره
 عسک عنادی یا مفرج کربتی و یا منسی فی وادی عنده شدتی
 و یا من نقض العهد بینی و بینہ مرارا فلم یطرح علی فضیحتی
 اغشیت فانی قد عصیت کمالا اغشیت فقدر طالت بذنبی بلینتی
 فلو ان لی عینا نسج برموز لنبهت علی نفسی طارنت نباحتی
 لکن فی نوبی اختلست جراحها فقلت و موعی من شقائی و موعی

فاصحت تاسورا بذنبی مقیداً فیاسود حالی من بکا و غفلتی
مرزا محمد بن معتقد خان بدشتانی در مفتاح النجافی مناقب
اہل العبا بعد ذکر حدیث رد الشمس و ابی اسبط ابن الجوزی
نقل نمونہ دوران اور ابلفظ علامہ یاد کردن انتہی مصحح

اخراج

الفقیہ الحنفی السید صدر الدین احمد بن سید کریم الدین محمد
العلوی المومسوی البوہاری البردوسی عفا اللہ عنہ ۵
و کتبہ المولوی حبیب الدین احمد عفی عنہ مصحح مصحح

افرماتہ الجلیل فی دفعہ فی واقعہ سید محمد حسین دستاویز
العقد الوفا المرفوع من لدن ابی یوسف یوسف الزکری ثم البندک المرفوع
بسبط ابن الجوزی بسبط ابن الجوزی جمال الدین ابی الفرج بن الجوزی سمعہ عنہ
من جہان و قد مر من سنۃ بضع و ستۃ فوفایا و حصل لہ فیقول فیہ
لطف شہادہ و عدوہ مقالہ و تفسیر تسعة عشرین مجلدات و فیہ کثیر
و جمیع مجلدات فرس قسب الی حنیفہ و ادریس افقی و کان فرس شیبہ شیبہ
و لم یزلی و انزل الحزنہ عنہ الملوک ۵



اصل این کتاب از کتابخانه محی و منفقر مکتوب
خداست و این کتاب در کتب چهره بانگی بود
ضلع عظیم به ایست پشته گرفته نقل و نقل و نقل
الدفع جز از این کتاب جز بود حسن یاد علی فرید
در دنیا و آخرت او را مسرور و الدنیا و الدنیا
و این کتاب را داخل کتب خانه جلد به بود یا حسن و بود
نظم شده در سال هجری قمری ۱۳۳۸
کتبه نفر الحقیق متروک در کتب خانه جلد به

سید محمد الدین احمد این سید کریم الدین احمد
المؤتمن سب الحنفی مدتها و القادری و القادری
و البوکر و البوکر و البوکر و البوکر و البوکر

فهرست کتاب تذکرة خواص الامامة في معرفة الائمة
 للشيخ شمس الدين يوسف سبط ابو الفرج عبد الرحمن
 ابن الجوزي

ابن الاثير في ذكر مولانا امام علي بن ابي طالب كرم الله وجهه ورضي عنه

٢

وفي فصول خمس

٢ فصل وخاتمة العلي في سببته علي

٦ فصل في كنيته

٨ فصل في صفته

٨ فصل في ذكر والده

١٤ فصل في ذكر والدته

٢١ الباب الثاني في فضائل علي كرم الله وجهه

٤١ الباب الثالث في ذكر والده علي كرم الله وجهه

٤٥ الباب الرابع في ذكر خلافة علي عليه السلام

٩٥ فصل في عقراجل

١٢٠ الباب الخامس في ذكر عجزه وزيادته وخوفه وعبادته

فصل شتمين
 تدبر خلد
 در باب الرابع و در صفوة

١٥٣	ابا الباس في المختار من كلامه عليه السلام
١٥٣	فصل في قول عمر بن الخطاب رضي الله
١٩٠	فصل في ذكر قصة جرت له عليه السلام
١٩٣	فصل من كلامه عليه السلام في المحن
١٩٤	فصل من كلامه في القرآن
١٩٥	فصل من كلامه في التحذير من ظلم
١٩٥	فصل من كلامه لما خرج ابوذر الى الربيع
١٩٥	فصل من كلامه في القدر
١٩٦	فصل من كلامه في التوحيد
١٩٤	فصل من كلامه في النجوم
١٩٩	فصل من كلامه في قضاء الحاج
١٩٩	فصل من كلامه في بر الوالدین
٢٠١	فصل من كلامه في قوس قزح
٢٠٢	فصل في مناظرة اليهودی
٢٠٢	فصل في حديث المرأة التي لها فرجان

٢١٢	البا السابع في وفاة عليه السلام
٢٢٤	فصل في ذكر اخيه جعفر بن البا
٢٣٦	البا الثامن في ذكر الحسن عليه السلام
٢٨٢	البا التاسع في ذكر الحسين عليه السلام
٣٣٥	فصل في غزوة قاني الحسين والانتقام من ابيه فاعلم العار
٣٣٤	فصل في ما قتل زياد وجماعة اخرين
٣٣٣	فصل في يزيد بن معاوية
٣	البا العاشر في ذكر محمد بن الحنفية
٣٥٤	البا الحادي عشر في ذكر خديجة وفاطمة و
٣٤٩	البا الثاني عشر في ذكر الائمة عليهم السلام
٣٨١	فصل في ذكر علي بن الحسين عليه السلام
٣٩٥	فصل في ذكر محمد بن ابي عبد الله عليه السلام
٤٠٠	فصل في ذكر وفاة عليه السلام
٤٠١	فصل في ذكر ولد جعفر عليه السلام
٤٠٨	فصل في ذكر ولد موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن البا

۴۱۲	فصل فی ذکر ولید علی علیه السلام
۴۲۰	فصل فی ذکر ولید محمد الجواد علیه السلام
۴۲۱	فصل فی ذکر محمد بن محمد الجواد یعنی الهادی علیه السلام
۳۱۸	نکاح خدیجه الکبریٰ با مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم
۳۵۹	فضائل خدیجه الکبریٰ
"	اولاد خدیجه از حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم
۳۶۱	ذکر خاتم النبیین علیه السلام
"	فضائل خاتم النبیین و تفریع و سایر ذکر
۳۶۹	ابن ابی عمیر فاطمه زهرا علیها السلام را سه روز پیش از وفات آن حضرت
۳۶۳	ندبه فاطمه بر مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم رسانده و عکس کرده
۳۶۴	ذکر مرض و وفات فاطمه علیها السلام
۳۶۸	ذکر ولاد فاطمه علیها السلام
۳۶۱	ذکر فضیل زینب علیها السلام
۳۶۴	فروع یحییٰ بن زید و شهاب
۴۲۵	احوال ابراهیم بن محمد علوی
۴۲۶	ذکر فضائل حسن بن علی

بمصره وبنه في كل زمن وتتم وجين ما قبلت غداه وادبر الصيل وبه فهدا
 كتاب في فضل الامام العليم ووجه العليم والسيه الكريم في الرسول وبعث الرسول
 الله لسلول سيد الخفاء وواعج الخفاء وادبرهم المصطفى امام الدين وعالمه وقائمه
 الشريعه وحاكمه ونصف كل مظلوم من ظالمه والمتصدق في الصدقه بخاتمته
 معزق الكتاب وظهره عجائب ليست بنى غالب بن الحسين علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وعن زوجته وحصل على ايها وشرنا في زجرته ورضي عن باقي مصي به
 واهل بيت رضي الله تعالى عنهم جميعين ٥

فصل في نساب مولانا الامام علي بن ابي طالب رحمه الله ورضي عنه
 فهو علي بن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب
 بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن کنانة بن خزيمه
 بن مدركة بن ابيا س بن تزار بن معد بن عدنان وعلموا النسب الى عدنان بن قحطان
 علي محمدا وابعده الى آدم عليه السلام مختلف فيه فلهذا اقتصرنا عليه واهم ايها
 عبد مناف وهو ابو عبد الله والد رسول الله صلى الله عليه وسلم لابييه وامه وامها
 فاطمة بنت كلاب بن علانة وعبد المطلب لقبه شيبة امه شيبة كانت في راسه
 وكنيته ابو الطاهر لانهم اسسوا به وسفوا فكنوه بذلك وانما سمى عبد المطلب

لان علة المطلب كان بركة اليه مسقاة و من عادة و كان انما بانتم و كان بانتم
 قد تخرج بالمدينة الى بيت النجباء و امره ان يقال لها سلمى بنت عمرو و تولدت شيعة
 بالمدينة و تولدت بانتم بركة و نشأ شيعة بالمدينة فمهر به رجل من اهل مكة و هو بن اهل
 النجباء و يقول انما بن سيد فريش انما بن ابي بطيخ و قال ابن عسقلان
 بانتم قد قدم مكة فمهر المطلب فركب من رفته الى المدينة فوجدوه يلعبون
 فاروفا على راحلة و قد قدم بركة فقال اناس هذا عبد المطلب فقال المطلب
 و كرم انما بن ابي بانتم فقلت عليه هذا الاسم و لما مات المطلب اقام مكانه
 عبد المطلب و اما بانتم فاسم عمرو و ما بانتم لقبه لان مكة اجدت و اصحاب

ابوها فخر عظيم فكان بينهم التزود و يطعمهم اياه و فيه يقول
 و عبد مناف اسم المغيرة و اخصى اسمه زيد و انما سمى قصيا لتقصي امه بالي
 انما و ليسى كثيرة و فيه يقول الشاعر

قصي و زيد و الذي و جمع يودم قصي فاطمة ثبت سعد تزوجها كلا بن
 مرة ثم مات و قصي صغير فزوجها ربيعة بن مزاحم بن ضبة و سار بها الى الشام
 و قصي بها فلما كبر قصي عاد الى مكة و استولى عليها و جمع قبائل قريش اليها
 و اما المطلب فاسم هند بنت سويد بن ثعلبة و امه مرة فاسم و حشيد بنت

سنان و اکتب فارس ماویة بنت کعب و اما نوخی فارس عاتکه بنت
خالد بن نفیر کنانه و اما عاتب فارس بلی بنت الحارث و اما فخر فارس خدیجه
بنت عامر بن حمیه و فخر هو جلیان قریش بعد قصی و قبیل النضر بن کنانه بن قریش
فارس بن من و له قصی النضر لم یکن قرشیاً و علی القول الاول من لم یکن من قبله
قصی لم یکن قرشیاً و فی اصل الجمع و الاکتساب و کان فی
و جمع فسمیت به و قبیل ان قریش و ابه نسک بن حجر فاکل و دواب بن حجر فسمیت
قریش بها و فیہ اقوال آخره و اما کت فارس عرابه بنت سعد بن قیس بن عیلان
و اما فخر فارس سلمی بنت اسلم قضاعیه و اما کنه فارس عرو و اما سبی مدرکه
لان ابلا لایه شرف و ت فادر کها فزو و اماه خدمت و قبیل سلی بنت جلیان
قضاعیه و اما عاتب فارس الرباب بنت حیدة بن معد و اما فخر فارس ام سودة
بنت عتبک و اما فخر فارس معانة بنت حوشم و اما فخر فارس هو و سلمیه
فصل و الثمان العلماء فی تسمیه بعلی

قال مجاهد بن یسار سمعت براسه عنده و لا و ته و قال عطاء انما سمته امه حیدرة
بدلیل قوله یوم خیبر انما الذی سمته امی حیدرة و قال فلما علی کتفی رسول الله
و کسر الاصنام سمی علیا بن العلو و الرقعة و الشرف و قال ابن عباس کان

رسالة او اطلقت على بل تسجد و هي حامل به على بطنه فيستقر فيمنعها
من سجود فسمى عليها بهذا او قول مجاهد ظهر لانه ثبت النقل المستفيض به و
لا يتبعها من نسبتها عليها ان تسمى حيدرة لان حيدرة اسم من اسماء
الاسماء لفظ عطف و ذراعية و كذا كتاب كان مير المؤمنين بكرم الله وجهه
فيكون على اسم الاصل حيدرة و صفات ما قدس به رسول الله ص و الثامن
ابن عبد الله بن ابي محمد بن قراه حيدرة و تسمى بعد اوستة ست تسمى
فسمائة قال ابنا حبة السبع بن محمد بن عبد الواحد شيباني و كنية ابو القاسم و
يعرف بابن الحصيد قال ابنا ابو علي حسن بن علي بن المديني التميمي قال ابنا ابو بكر
بن احمد بن جعفر بن حميد بن مالك القطيعي شاعبه السبع بن احمد بن محمد بن حنبل
قال حدثني ابي حنيفة بن نضر بن عبيد الله الكندي ثنا ابو حاتم و قال احمد
ثنا عفان بن حماد بن بسطام ثنا محمد بن يحيى ثنا محمد بن ابراهيم التميمي عن سعد بن
الطفيل عن علي بن ابي ربيعة قال قال لي رسول الله ص ان لك في الجنة قصر
وانك ذو قرينها و هذا الحديث اخرجه احمد بن حنبل في المسند و اخرجه احمد
في فضائل كتاب جمع فيه فضائل امير المؤمنين ع و رواه النسائي في مسنده و
لان كان بعين من العلم و كان ما يقول بوثيقته في وسادة كذا كذا في تفسير

[illegible]

يقول أبو تراب أو يلعن يا تراب فخطب سهل وقال والله ما كنا به إلا
رسول الله ص وما كان اسم حسب اليد من دخل على رضى الله عنه على فاطمة رضى
الله عنها فاعتصمته فخرج إلى المسجد فاضطجع على التراب وفي لفظ فسطح
رواه على التراب وخلص التراب على غيره فجاد رسول الله ص فمسح
التراب عن غيره وقال اجلس يا تراب اجلس يا تراب وقال الزهري
والذي سب عليا في تلك الحالة مروان بن الحكم لأنه كان حاكما على
المدينة من قبل معاوية وقال الحاكم أبو عبد الله البشتا بوري كانت بنو أمية
تسحق عليا عليه السلام الذي سماه به رسول الله ص ويلعنوه على المنابر
بعد الخبيثة مدة ولا ينهم ونحو استهزؤن به وإنما استهزؤا بالذي سماه
صلعم به وقد قال الله تعالى قل يا آلله وآياته ورسوله تسفهون لا تقولوا
قد نذتم بعد إيمانكم والذى ذكره المحاكم صحيح فانهم ما كانوا يتهاشرون
من ذلك بدليل ما روى مسلم عن سعد بن أبي وقاص أنه دخل على معاوية
بن أبي سفيان فقال له ما يمنعك أن تسب أبا تراب الحديث وسكت
فيما بعد فنفث الله تعالى واستمر الحال إلى زمن عمر بن عبد العزيز ثم فجع مكان
ذلك السب أن الريامر بالعدل والاحسان الآية فلما دلى بعده يزيد

بن عبد الملك لم يعرف سبه قيل له في ذلك فقال انما ولدته او اسمي محال
وقيل ان الوليد بن يزيد اعاد السب وقيل ان بعض بني امية كان يقول اللهم
صل على معاوية وصده لقد لقينا من علي حدة وروى في عنه كرم الله وجهه
انه كان يقول انا ابن الحسين المكرم والمكرم سيد المكرم واصله البعير الذي
لا يميل ولا يذلل فصل في صفته ذكره حافظ ابن مندة انه كان آدم شديد
الاذرة عظيم العينين غليظ الساعدين يقرب الى الفجر من الطول من الغض للحمية
اصح بعين الراس والحمية لم يصف احد بانفصاف سوى سوادة بن حنظلة
والصحيح انه لم يضب وروى انه كان يصغر بحيث بانحناء ثم ترك فصل
في ذكره وهو قد ذكرنا نسب وانه ابن عبد المطلب ولما اختصر عبد المطلب
او مولى الى طالب وعبد الله في امر رسول الله ص وقد اشار محمد بن سعد في كتاب
الطبقات عن جماعة من العلماء منهم ابن عباس ومجاهد وعطاء والزهري
 وغيرهم قد كرموا من ذلك فقالوا انو في عبد المطلب في السنة الثامنة
 ورسول الله ص كان سنين وكانت قد است على عبد المطلب مائة وثمان
 سنة ودفن في الجحون ولدت ام ايمن انا رایت رسول الله ص عيني تحت
 سريره وهو يكيه وقيل كان بعد المطلب يوم مات ثمانون سنة وثلثا

والاول ظهوره في مجاهد عن ابن عباس قال قال قوم من القافه من بني
مريج لعبد المطلب لما شاهدوا قدمي رسول الله يا ابا المطلب واحتفظوا
فانام نمرقه ما انسبه بالقدم الذي في المقام من قدميه فقال لعبد المطلب
لا يبطا لباسمع ما يقول هؤلاء فان لابني هذا ملكا ثم ان ابا طالب
قام بغيره رسول الله وكفاته الحسن القيام فكان معه لا يفارقه وكان
يحببه جثا شديدا وكان يقدسه صلى الله عليه ولادوه ولا ينالهم الا وهو الى اجابه
وقال يقول له انك لمبارك النقيب الميمون الطلعة والارض
في الطبقات قال فخرج ابو طالب الى ذي الحجا رزقه رسول الله ففطر
فقال يا بني اني عظمت ففطر رسول الله فغضب بعقبه لا ففطر
فغضب رسول الله بن ابا طالب لما قام بغيره رسول الله فغضب
الحسن الذي اجتمع اليه ففطر وقالوا ان ابن اخيك سب لقتله
فنهجهما ففطر ابا طالب ان سب الله اليها او يقع الحرب بين
فقال ففطر لاجل الله لا يحل لكم ان تقاتلوا في الله ورسوله بن
الحسين ففطر في ففطر وحده وحده ففطر في ففطر
البيدي قال سمعت ابا عبد الله ابراهيم بن محمد بن عوف الارزقي يقول سال

بعض أهل العلم أصحبه فقال القهقروني روى عن أبي بصير عن محمد بن صالح
 عن عبد بن عبد مناف بن شيبان بن عمرو بن المغيرة بن زيد قالوا الا قال علي بن ابي طالب
 سمته مرة فاطمة اسد وبنيت اسد باسم ابيها وعبد مناف اسم ابي طالب و
 شيبان اسم عبد المطلب وعمر واسم باسمه والمغيرة اسم عبد مناف وزيد اسم قمي
 القهقروني ان ابو الحسن البجلي قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان من عرفته من كتاب
 الاثر والامانة الامام الا زدي ويقول واخبر ان النبي صلى الله عليه وسلم نزل
 وفر فاطمة بنت اسد وكان شعره يقيضه فسمع م وهو يقول انك انك
 فسلم صلى الله عليه وسلم فقال م انها سلمت من ابيها فاجابت
 من منتهى فاجابت من ابيها فلما جرت فقلت انك انك انك انك
 فقلت كتابي في ذلك م وقمى اسم زيد وانما سمى قمي فقصي اسمي الى منتهى
 ويسمى محمدا لانه بعد ما كبر عاد الى مكة وجمع قبائل قريش اليها والاسما في كثيره وفيه
 يقول الشاعر سماه الاسماء صفا كثيرة في قصي زيد والسندى وجمع فقال في العباد
 على ما هو اسم منتهى به الله في الدنيا والدار الآخرة قال عطاء الله بن عبد الله بن ابي
 قهر عليه السلام يوم خيبر لما سئل عن منتهى اسمي حيدرة قال نعم هذا هو اسمي
 حيدرة هذا هو اسمي حيدرة هذا هو اسمي حيدرة هذا هو اسمي حيدرة

وخرجه عنه ابن ابي عمير
 له العقيل والاعرج

اذ هو قلت على جبل تسجد وبي حال به على طينها فتسوس فميتا
مسجودا فميتا بعد او قول مجاهد فميتا لانه ثبت النقل المستفيض ولا ينبغي
تسميتها عليها من شمس جيرة لان جيرة اسم من اسما الى الاسد فلفظ عنقه
ووز اعينه وكنه لك كان مير المؤمنين كرم الله وجهه فيكون على اسمه اسما وحيوة
وصحط له وقد سماه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقرن ابن عبد الله بن
ابن الجحدي قرة علة وقرن سبع يغدا وسته ست وتسعين خمسة قال ابن ابي
بن محمد بن عبد الله بن شيكان في كنية ابو القاسم و يعرف بابن حصين قال ابن ابو الحسن
بن علي بن النضر بن التميمي قال ابن ابو بكر بن محمد بن جعفر بن حميد بن مالك القطيعي
تسعة سبعة بن محمد بن محمد بن جليل قال جليل بن ابي جندب ابن نضر بن عبد الملك
ملكته بن نسا ابو حازم قال احمد بن عثمان بن محمد بن سبعة بن محمد بن اسحق بن محمد
بن ابراهيم التيمي بن سبعة بن عطفيل بن علي بن رضا قال قال في رسول الله ان لك
في خمسة قصر او اناك ذو قرينها بنو احمد بن نضر بن محمد بن جليل في السند
ونضر بن احمد بن نسا في كتاب جمع فيه فضائل مير المؤمنين عرواه النساء في سند
وليس في السند الا نسا بن بطينا من معلوم في المتن لان نسا بن نضر بن نضر
وقيل لانه كان اجمع وكان ما يقول في الحديث في سارة نذكر في تفسير

بسم الله الرحمن الرحيم حمل بعير ويسمى سدره وهند سدره ويسمى بعير النخل لان
النخل يعسوب اسمه النخل وهو اسم منهم يقف على باب الكوارة كلما مرت به فقلت
نعم فاما فان وجدتم اراجمة منكدة علم انها ارجمت حشيشة فيقطعها
نصفين ويلقيها على باب الكوارة لتساوب بها غير ما وكذا على راسه يقف على
باب الجنة فينم فواء الناس فمن وجد منه راجمة سقطت القاه في النار وقال في صحيح
ابن حنبل ملك النخل وقيل لسيده يعسوب والمؤمنون وجد منه راجمة تمشي بهون
بالنخل لان النخل ياكل طيبا ويضع طيبا وعلى كرم الله وجهه اسم القومين ويسمى
الولي والوصي وقاتل الكافرين القاسطين وشيخه يارون ومالك البوار
ومعاصف النخل وكاشف الكرب واما الرجاين ويقتله السبد في القاب كثيرة
والنبي صلى الله عليه وسلم كناه ابا تراب ومحدث في السنة الصحيح قال
احمد وقد تقدم استناؤه حدثنا ابن سيرين عن عبد الملك الكندي عن ابن جازم
قال ما رجع الى سبيل بن سعد فقال له افلان يركب على راسه في خطا عنه لم يخطئ
ما يقول قال يقول ابو تراب او بلعن ابا تراب فغضب سهل كوقاه الله ما كناه
الا رسول الله وما كان اسم الحب عليه من دخل على راسه على فاحمته ربه فاحمته
فخرج على السجدة فاضطجع على التراب في فاحمته فاحمته ربه فاحمته ربه فاحمته ربه

[illegible]

وهو من الواضع العبد المذنب بسبب ابن الجوزي رضي الله عنه
عليه السلام في المطالب بعبادة الله في كل سنة قد شاع في كتاب
الطبقات من جملة من العلماء منهم ابن عباس مكي به وعطاء والنخعي وغيرهم قد مر طرفا
من ذلك فقالوا توفي عليه السلام في السنة الثامنة عشر من الهجرة كان سني
كانت قد أتت على المطالب مائة وعشرين سنة من أن يكون قال لم يكن أنا
رايت رسول الله يعني تحت سيرة قهويكي يعني كان لعله طلب يوم ما غاب
والاول ظهر وروى مجاهد بن عبد الله بن عباس قال قال قوم من تغافلوا بعبادة الله بعد القيامة
من بي مخرج لعله طلب لما شابهوا أقدمي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا أيها المطالب
احتفظ بهذا فانما لم تتركه فاشبهه بالقدم الذي في المقام عند قدمه فقال
عليه السلام يا أيها المطالب استمع ما يقول هؤلاء قالوا يا بني جاهدوا ما كنتم منكم يا أيها المطالب
خبرة رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخبرته الحسن للقيام فكان منكم ما كنتم
وكان منكم ما كنتم يا أيها المطالب على أولاده ولا ينام الا وهو الى جارية وكان يقول
اشك يا أيها المطالب الشقية حين يطعمه وذكر ابن سعد في الطبقات قال مخرج أبو طالب
الى ذي المجاز ومعه رسول الله ففعل فقال يا بني اني عطش فشراب رسول الله
فغضب بعقب الارض فنبع الماء فشرب وذكر ابن السيران باطال لما قام بمصر

[illegible]

بن السبيعي قال لما مرض ابو طالب بمصر من الموت وفد عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فقال له يا محمد قل كلمة اشهد لك بها عند الله فقال له يا ابن ابي طالب ارجع اليك
 تقول قريش وبنو مني يخرجون سببه عليك وعلى بني ابيك لا تترت عليك
 لما ارى بنو مني ذلك قال ابن سبيعي حدثنا الواقدي قال دعا ابو طالب قريشا
 عند موته فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم وانهما بنفسك يا محمد فقال يا ابن ابي
 لهي الكهنة وانا صيحتا بعتك على ما تقول ولكني اكره ان يقال خرج عند الموت
 ثم مات وقال ابن سبيعي بالاسناد المتقدم حدثني الواقدي قال قال علي بن ابي طالب
 ابو طالب اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل بكا شديدا ثم قال قد حسب نفسي وكفنته
 ووارثه فخر الله ورحمه فقال له العباس بن رسول الله انك تخرجوه فقال اي
 ال اخرجوه وجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يبايها ما لا يخرج من بيته وقال الواقدي قال
 ابن عباس عارض رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال صدك رحم وجزل الله خير ائمة
 ابن سعد الضعيف بن هشام بن حمزة قال ان ابا طالب حين بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى مات ابو طالب
 يعني قريش وقال له مات ابو طالب بوابين يضعون ثيابا بيضا ودفنوا في
 عند عبد المطلب وقال علي بن ابي طالب ابا طالب عصمة مستجيبة في
 وغيت المحول ونور العظم بقدره فذاك اهل الصلوة وفصل عليك ولي التعميم

واثبات بک رضوانه نه قندنت لطفه من خیرم جو قال علیه السلام ایضا
 اوقت لطفه تم لیس غروا نه ذکرش بخوا عظیمه محمد و ابی طالب و علی الصالحین و ابی
 جواد و امام احمد و امام اور و ابی فاست ترین و محبوبه نه دست نهی جیایکون محمد
 ار او و اسو که ازینها معلوم نه ستودم تو یا ابی نعیم و ابی جبر چون نکند نبی و قتله
 و ان غیر نهی قدما علیه محمد که نهیم ویت الحقیقی نهیم که مسدود العالی و محمد نهیم
 فاما نهیم نهی و اما نهیم که و اما نهی و اسلم العشر ارشد ابو الفان عجی و و نهیم
 نبی نهیم خیر البریه محمد افضل فی و نهیم و نهی فاطمه بنت اسد بن
 ما نهیم بن عبید مناف اسلمت و ما نهیم الی المدینه المنوره و توفیت نهیم
 از نهیم نهیم و نهیم رسول الله صبا نهیم و علیها و علیها و وقع نهیم
 فاما نهیم ایاه نهیم نهیم قال الزهری و کان رسول الله صبر و نهیم نهیم
 نهیم نهیم و کان نهیم قال بن عباس نهیم نهیم یا ایها النبی او ایها
 المؤمنات یا ایها نهیم الایه قال نهی اول امرأه ما نهیم نهیم الی المدینه منیه
 حافیه نهی اول امرأه با نهیم رسول الله و سمعه نهیم نهیم نهیم نهیم
 نهیم نهیم و اسواته نهیم نهیم رسول الله فانی اسال الله ان یعینک کاسیه
 قال و سمعت یعقول م ابو بکر غناب القبر نهیم نهیم نهیم نهیم نهیم نهیم

[illegible]

بن علي قال سمعت ابا عبد الله بن علي قال سمعت ابا عبد الله بن جعفر بن محمد بن علي قال
 رسول الله يوم بدر انظر وامن جنتك من اهل بيتي من بني هاشم فجاد علي كرم الله
 منظر الى العباس بن نوفل وعقيل ثم رجع فناداه عقيل يا ابن ادم والله لقد رايتنا
 فجاد علي الى رسول الله فاجبره فجاد رسول الله صوفى على عقيل فقال ما
 ابائزير فعل الجويل فقال اذا الاتنا نزلوا الى تهامة قال كنت ارجئت القوم
 ولما فاركبا كشافهم وفي رواية الا ان صفالك الوادي ثم رجع عقيل الى مكة
 فاقام بها الى سنة ثمان من الهجرة ثم خرج مهاجرا الى المدينة فشهد غزاه مودة
 وظهر رسول الله من غير ما يشاء واربعين مسقا كل سنة قال الواقدي اصاب
 عقيل يوم مودة فاما عليه ثمانين ففعل اياه رسول الله فكان في يده وقال
 الواقدي وعاش الى سنة ثمانين من الهجرة وتوفي فيها بعد ما ذهب لبصره وقال
 ابن سعد ابا الفضل بن وكين ثنا عيسى بن عتبة عن الحسن بن علي عن ابي الحسن ان رسول الله
 قال لعقيل يا ابائزير اني احبك حين جئتكم اتك وجما لما كنت اعلم من
 حب علي اياك فكان له عقب بالمدينة وله بهادر ومن اولاده زيد وبه كان
 يكنى وسعيد بن ام سعيد بن عمرو بن بني صعصعة وجعفر بن جعفر بن جعفر بن جعفر بن جعفر
 بن ام البنين الكلابية ومسلم بن عيسى بن علي الكوفي قتلته بن زياد وعليه

٢٠
وعبد الرحمن بن جعفر ومحمدة ومحمد ورملة وامام ماني وفاطمة وامام القاسم وزينب
ام النعمان لامها اولاد وشي وكان عقيل قد باع ربيع بنى هاشم بمكة وهو الذي
قال فيه رسول الله وهو ليس بعقيل لما كان من اهل كان طالب عقيل قد وزنا باقا
ولم ير جعفر وعلي لانها كانا مسلمين اما بنتا اب طالب غام ماني قال ابن سعد سمعته
او فاطمة بنو هاشم وهي التي صلى رسول الله صلوة النضح في سبيلها يوم الفتح قال كذا
وقد اخرج البخاري وسلم في الصحيحين عنها قالت فحبت الى النبي ما يوم الفتح فوجدت
يفتسل وفاطمة تستر بنوب فقلت عليه فقال ما كن هذه فقلت انما اماني
بنت اب طالب فقال ما مر بها فداخ من غسده قام فصلى ثمان ركعات ملتحفا
في ثوب واحد فلما انصرفت قلت يا رسول الله زعم ابن ابي بن اب طالب
قاتل رجلا قد اجمعه فلان بن حميرة فقال رسول الله قد اجمعه من اجمعت قالت
وذلك مني وفي بعض روايات الصحيح ان ذلك كان في بيتها قال الزهري وهو الذي
اجازته زوجها ابو حبيب بيرة بن بكر بن عامر المحرمي وتوفي بخبر من مشركا وقيل
غيره واما ام ماني فهاجرت الى المدينة ولما اخضت خلافة الى علي كرم الله وجهه
استعمل فيها جماعة بن بيرة والابنة الاخرى اسمها حسانة تزوجها يوسف بن
بن الحارث بن عبد المطلب فهاجرت الى المدينة وتوفيت في حياة رسول الله

والمسيرة بغير بن أبي طالب سنة كرها فيما بعد انزل الله تعالى وذكروا بن سعد
 لابن طالب سنة اخرى وقال اسمها رقيقة وقيل اسماء وادام البيع فاعلمت بنت سعد
 وذكروا ايضا لابن ابي طالب سنة اخرى وقال اسمها رقيقة واسم امه علة واسم سلم بالصوب
 في الباب الثاني في فضائل علي كرم الله وجهه

فضائل كرم الله وجهه شهر الشمس ومعه واكثر من المصطفى وقد اخرجت منها
 ما ثبت واشتهر في قسمان قسم سبط من الكتاب والثاني من سنة النفا
 التي لا شك فيها ولا ارباب وقد روى مجاهد قال سأل رجل بن عباس فقال
 ما اكثر فضائل علي بن ابي طالب واني لا اظنها ثلثة آلاف فقال له بن عباس
 اكثر من ذلك في الثلثين الفا اقرب من ثلثة آلاف ثم قال بن عباس لو ان نجر قلام
 ويحمر مداد والانس من جن كتاب وحساب ما احصوا فضائل مير المومنين علي كرم
 الله وجهه فانصوص الكتاب في ايات منها قوله تعالى وقيموا الصلوة وتوا
 الذكوة واركعوا مع الركعتين روى مجاهد بن بن عباس انه قال اول من ركع
 علي بن ابي طالب قمرت هذا الآية ومنها قوله تعالى في البقرة ايضا الذين
 ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية روى عن عكرمة عن بن عباس قال
 كان مع علي بن ابي طالب اربعة دراهم فصدق بدرهم ليلا ودرهم نهارا ودرهم

وبدرهم علمانية قترت هذه الآية ومنها قوله تعالى في آل عمران قل تعالوا لنبرهن
 انبائنا وانباءكم ربنا ونافاكم وانفسنا وانفسكم الآية قال جابر بن عبد الله
 فيما رواه عنه اهل السير قدم وفد بخمر من علي رسول الله وبعثهم سيد العتاب
 وجماعة من الناس معه فقالوا من ابو موسى فقال صلى الله عليه وسلم عمران قالوا فانت
 قال لا الى عبد بن عبد المطلب قالوا فمعي من ابو هاشم فمسيك به ينتظره حتى قترت
 قوله تعالى ان مثل عبدك كمثل آدم خلق من تراب فقالوا الا يجدر ان يفيحوا في
 الى انبيائنا قترت فمن حاجت من بعد ما جازك من العلم فقل تعالوا لنبرهن
 وانباءكم الآية قالوا انصفت فمتى نبأ بك قال صلى الله عليه وسلم تعالوا
 فانصرفوا وقال بعضهم لبعض ان خرج في عدة من صحابة فيها جوهرة لانه غير مني وان
 خرج في جنبة فلنا بها جوهرة فانه مني صادق ونحن باهتمة لتبديك ثم بعث
 رسول الله الى بل المدينة ومن جوبها فلم يبق بكرم ثم ترا الشمس الاخرجت و
 خرج رسول الله وعليه رداء بين يديه وخمس من مئونة ومسين من نخالة وفاطمة
 خلفه ثم قال ما يلهوا انبؤنا وانباءكم الى الحسين وما هذه ربنا يعني فاطمة
 وهذه انفسنا يعني نفسي وانشأ الى علي ما قلما راي القوم ذلك خافوا وجاؤا
 الى بين يديه فقالوا اقلنا انا لك الله فقال النبي ما والذي نفسي بيده لو خرجوا

لا تملأوا دوي عليهم تار أو رومي من صبحه مصروق رغو في تفسيره الآية ان مثل
 عيسى عليه السلام مثل آدم خلق من تراب ان معناه ان مثل عيسى عليه السلام في الخلق مثل
 آدم خلق من تراب من غير آب فاعلموا عائدة الى آدم والبراء الثانية في قوله
 ثم قال له كن عائدة الى عيسى وذكر ابو اسحق الشنبل في تفسيره ان رسول الله ص
 محتضنا حسين اخذ ابي الحسن فاطمة تسنى خلفه وعلى رقبته فمضوا وقال رسول الله ص
 هذا موت فامضوا فقال سقطت بخران يا معاشر النصارى الى لاري وجوب الموت
 الله ان يرين جسد من مكانه لازاله فلا يتبدلوا فتمسكوا ولا يبق على وجه الارض
 الا مسلم فخرجوا الى بلادهم وصالحوا رسول الله ص كل سنة على النقي صلاته ومنها
 في السادة قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الى قوله وليم يكون
 وذكر الشنبل في تفسيره عن الشهدى وعقبة بن ابي حكيم وغالب بن عبيد الله قالوا
 تركت هذه الآية في علي بن ابي طالب كرم الله وجهه مر به سائل وهو في المسجد
 ركع فاعطاه خاتمه وذكر الشنبل في نسخة مسندة الى ابي ذر الغفاري فقال
 يوم صلوة ظهر في المسجد رسول الله ص حاضر فقام سائل فقال فاعطاه
 شيئا قال وكان علي فاخذ ركع فاومى الى السائل فمضاه فاخذ خاتمه من خصره
 والنبى ص يعاين ذلك رفع راسه الى السماء وقال اللهم ان اخي موسى لك

فقال يا شريح لي صدري وسير لي امري واشتر لي امري فانه نبت عليه قرأنا
 ناعقاسنة عصفك يا خيك ونجعل لك سلطانا فلما يصلون عليكما اللهم
 فانا محمد نيك وصفيك فاشرح لي صدري وسير لي امري وجعل لي وزير
 من اهل عليا اسند و به ازمي لو قال فبهري قال ابو ذر و اسند ما استتم رسول الله
 بالكلية معني نزل جبرئيل من عند الله تعالى فقال يا محمد اقرأ انما وليم الله و برؤ
 والذين آمنوا الى قوله و هم راعون وفي رواية خرج رسول الله و علي فابم يصل
 وفي المسجد سائل و معه خاتم فقال له رسول الله ما بل عطاك احد شيئا فقال
 نعم فذلك المصلح انما تم و هو ركن فكتب رسول الله و نزل جبرئيل من عند الله
 فقال حسان بن ثابت يا حسن تغد بك رومي و مبهجي كل بطي في الهدى مسير
 فانت اذ في اعطيت و كنت ركنك فذلك نفوس خلق يا خير ركن فاما لك الميمون
 يا خير سيد و يا خير شام يا خير بائع فانت ركن فبك اسد خير لاية و شهباني محكمات
 الشريع و قال ايضا في انما تم تصديق الكوا و سر في نفع سر اركان يا علي انزل
 محمد امري يوم الغار اركان في القرآن يحيي موتا في قس ايات تبلي غرار انشا
 الى قول ابن عباس انزل صد آية في الايمان الا و علي كرم الله وجهه امير ما و اسما
 و منها في رواية قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و كونوا مع الصالحين

قال عليه السلام كونه نوح عليهما السلام وادبته قال بن عباس عليهما السلام العاصي وجرهما
 في قوله تعالى اومن كان على بينة من ربه ويبلغه شاهداً منه انه ذكر الشغب في تفسيره
 عن بن عباس انه علي كرم الله وجهه ومعناه ويبلغه شاهداً منه انه اقرب الناس الى
 رسول الله وذكروا الشغب ايضا باسناده الى علي كرم الله وجهه عن روايته او ان
 قال علي رضي الله عنه في مسأله حكمت بين اهل التوريه بتوراهم وبين اهل الانجيل
 بالجيلهم وبين اهل الزبور بزبورهم وبين اهل الفرقان بفرقانهم والذي نفسي بيده
 ما من رجل من قريش خرجت عليه ليلواشي الا انا اعرف له آية شوهة الى الجنة او نقود
 الى النار قال رجل يا امير المؤمنين فما آيتك التي اشرت فيها فقال من كان على بينة
 من ربه يتلو شاهداً من رسول الله علي بن ابي طالب شاهداً من ربه في آخر عمره قوله تعالى
 ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات يسجلونهم اجرهم في كتابهم وقال بن عباس هذا هو
 جلد الله على قلوب المؤمنين و قد روى ابو اسحق الشغب في تفسيره مسنداً الى ابي
 بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل اللهم اجعل لي عندك عهداً او جعل
 لي في صدور المؤمنين حجة فاقترل الله به الآية ونبأ في الاخراب قوله تعالى فمنهم من
 نجى ومنهم من يضلل قال عكرمة الذي يطره من المؤمنين فما قول تعالى في سورة
 النجم يا ايها الذين آمنوا احبوا الله وادعوا الى الله وجاهدوا في سبيل الله فانه قد

ومنها في الصلوات وقصصهم انهم سئلون قال مجاهد بن جبر على كرم من جبره ومنها في الحج
 هم حسب الذين اجتمعوا لبيت الله ان يحلهم كالذين امنوا وطمعوا الصالحات سواء محرابك
 منى فليست في علي رضي الله عنه في حجة الوديع والذين امنوا على رءوسهم ومنها
 في الواقعة والساجدة قال بن عباس اول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وفيه نزلت هذه الآية ومنها في الحجاب لانه يا ايها الذين امنوا انما جئكم بالرسول قد جاء
 بين يدي بآية منكم فاستمعوا له وانصتوا لعلكم تتقون في علي رضي الله عنه في حديثه ثم نزلت
 في تفسيره فقال بن عباس سأل الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسئلة فما أجابهم
 بهذه الآية ثم سألوا عن الحجاب فقال بن عباس ما جاء النبي صلى الله عليه وسلم في الحجاب
 الا على بن ابي طالب رضي الله عنه وبنو ابي طالب فقال علي كرم الله وجهه
 ان في كتاب الله لآية ما علمت بها احد بعدى وهي هذه الآية
 وفي رواية عن علي رضي الله عنه لما نزلت هذه الآية وعافى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تروى في
 قلت لا يطيقونه قال لم قلت حجة او شعيرة قال لا تلك من ههنا قال فقلت
 انما شققتهم ان تعلموا ان يري تجوكم صدقها الآية قال علي رضي الله عنه في حديثه
 وكان بن عمر يقول كانت علي بن ابي طالب لو كانت في امة من امة كانت احب الي

من جزم نعم تزويجنا طهره واطهاره الراية يوم خيبر راية النجوى والفرية التميل الادل
 ونبينا في سورة لم يكن اولئك هم خير البرية قال مجاهد بن عبد الله بن سفيان ومجروح في
 القرآن ايات كثيرة اختصرنا على ذكرها لانه في غير هذه وسندنا لبعضها في بعض
 الابواب مما لا يخرج عن مقصود الكتاب لقوله تعالى في سورة النمل كان منكم اكرم كان
 فاسقا لا يستويون اما الذين امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوى تترقا
 بها كانوا يعملون واما السنة فاجابا رقبته امنها بما ثبت في الصحيح المشايخ من الروايات
 حديث في الاما مناه على كرم الله وجهه قال احمد في السنة وقد تقدم اسناده
 محمد بن جعفر ثنا شعبه عن محمد بن مصعب بن سعد عن ابيه سعد بن ابى وقاص قال خلف
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزاة تبوك فقال يا رسول الله خلفني في النساء
 والعبيات فقال لا اترضى ان تكون منى بمنزلة دارون بن موسى خيبر لانه بنى بعدى
 اخر جاء في الصحيحين وكتب عن محمد بن سعد بن ابى وقاص قال امر معاوية بن ابى سفيان
 سعد او قال له ما منعك ان تنسب ابا تراب فقال سعد اما ما ذكرت فلانا في
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعن الله من سب ابا تراب الا ان يكون له واحدة منه احب اليه من جزم
 وذكرها حديث الراية كما سجي الثانية لما تركت قل تعالوا انا مع ابناؤنا وبنائكم
 ثلاثة دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم وسمنا وصينا وقال اللهم هؤلاء ابناؤنا

[illegible]

وقضى علي بن ابي طالب عليه السلام يومئذ مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ يومئذ
 على انهم خرجوا قتال وقال قتل حويبة لسعد بن مسعود ان تسب باثراب فان حويبة
 لما سب علي بن ابي طالب ان ذلك فخرج سعد بن مسعود لم يأخذ في السب يومئذ قال
 علي بن ابي طالب استشهد علي واستقر الامر لمعوية وخلص عليه سعد فقال السلام عليك
 ايها الملك فضحك معوية قال يا ابا ابي اسحق ما يغرك لو قلت يا امير المؤمنين
 قال سعد لا اتوكلها ايد اتوكلها يا معاوية جدد لا اله الا الله ما احب الي ولتينا
 بما وليتها به ابو القحطان الغزوي قال الشعبي كان سعد الكليل الناس ايام قتله عثمان
 ولم يخلص في ما خلا فيه غيره وكان صاحب كرايا وطلحات مستجابات وكرامات
 فذكره مسلم في صحيحه انه كان بالبادية في ابله فجاؤا ليه بنه فبرهن سعد فلما راه من بعيد
 اذ هو بالمدن فبرزوا الراكب فتمزق عليه وقال يا ابنت تركت الناس متنازعا الملك
 وتركت في غمك واهلك باؤيتك فغضب سعد في صدره وقال له لو امكنك
 رسول الله يقول ان اثم فعل عبد كذب الغنى الشقي ففشي وذهاب امر بن سعد بن ابي
 قيس بن ابي لهب وبابله ما فعل فانظر اني فرستة سعد في حيث قال ابو لهب
 من شمره اقلت وقد روى محمد بن جندب في الفضائل حدثنا في المواضع فقال
 حدثنا الحسن بن علي بن ميمون حدثنا ابو عبد الله الحسين بن عمار بن عبيد بن جندب بن زيد

لم يخرج فيها

اعز

الباب الثاني قال الشيخ رسول الله صلى الله عليه وسلم لما جرت له انصار قال لعلي ما انت مني من غير الجسد
 بدون من جوسي الحديث ثم قال يا علي ما علمت انه من اول من يرثي يوم القيمة
 انا فا قوم من بين العرش في غدا فاسي حلة خضر او من جلد حنظل ثم بالبنين وبعضهم
 ان بعض قسوة يكون بينهما طين من بين العرش فقالوا ويا رسول الله خضر او
 من حنظل وان مني اول من يرثي يوم القيمة قلت نعم انت اول من يرثي بك خضر او
 مني ومنه لتك كعدي ويدفع اليك لواءي وهو لواء محمد خضر علي بن علي بن
 اكرم ومن في جميع خلق الله سيظلون يظنون اني يوم القيمة وهو لواء سيرة العفة
 وسانة باقوتة حمراء وقبعة ورة خضر او ولد ثلث ذوائب من نور ذوائب في النقي
 ووزايت في المغرب ووزايت وسط الدنيا مكتوب على كل ذوايت سطر فعلي احمدي
 الذوايت بسم الله الرحمن الرحيم وعلى النانية الحمد والعباد علي النانية
 لا اله الا الله محمد رسول الله فخره باللواد الحسن بن ميناك حسين بن مبارك
 حتى نعت بنوع من ابراهيم عا في ظل العرش وتكسي حلة خضر او من جلد حنظل ويناو
 مناد من تحت العرش نعم الابوابك ابراهيم وضم الالف واخوك علي بن ابراهيم
 يا علي فانك ستكسي اوكيت وتكسي اذا حلت تحت ونجني نواحييت وتقف على خضر
 حوض نسي بن عرفت فكان علي كرم الله وجهه يقول الذي نفسي بيده لا ذوايت

وقال احمد في الفضائل ثنا ابن عوف في رواية كتب اليه نكر من عبادة بن صهيب
عن ابيهم عن ابي بن عمار بن ميمون بن جهم عن القاسم قال سمعت رجلا من خشم
يقول سمعت اسما بنت عميس تقول سمعت رسول الله يقول اللهم اني اتول
كما قال اني موسى جعل لي وزير اسم ابي عليا الله وبارك في امره
لي شريك كثير او نكر كثير الاية وقال احمد ثنا زيد بن جباب عن عدي بن
واقيده عن مظهر النوراني عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن رسول الله قال واقدني
بن ابي طالب عن علي بن ابي طالب قال قال علي انت اني وانا اخوك فان
ما كرك احد فقل انا علي الله واخوك له لا يدعيها بعدك الا كذا هو الحديث قد
جاء في كتاب الاغاويث الواحيدة وحكي عن ابن جهم انه قال في اسناده عن
عبد الله بن عيسى بن الجواب ما تقدم وثم عن عبد الله بن يعلى بن مرة عن ابي لهب بن
يعلى بن مرة عن الصحابة واهل بيته عن سعيد بن المسيب واهل بيته عن الفضائل
عننا احمد بن جعفر ثنا محمد بن الحسن ثنا الحسين بن محمد السعدي ثنا عبد المؤمن
بن عباد العبدي ثنا زيد بن محرز عن عبد الله بن ابي اوفى قال وصلت على
رسول الله في مسجده فقال صلى اياي فلان واياي فلان فجعل يظفرني بجوارحه
ويشق عظمي ويصعب اليهم حتى لو افوا عنه غمده وانشى عليه واني منهم فقال

بالتاريخ

علي بن ابي طالب لقد صحبت رومي يا رسول الله حين رايتك فعلت بحاجتك
 ما فعلت غيري فان كان هذا من عندك العقبى والكبرية فقال رسول الله
 والله يبعثني بالحق نبيا ما اخرجتك الا لنفسك انت مني بمنزلة هرون من موسى
 وانت اني ووارثي فقال يا رسول الله ومارث منك قال ما ورث الانبياء
 قبلي قال وما ورثوا قال الكتاب الله سنن انبيائه وانت معي في قومي
 في الحبس فاطمة بنتي والحسن والحسين ابني وانت رفيقي ثم تلا رسول الله
 اخوانا علي سر سقايين فان قيل ففي اسناده عبد المؤمن بن عبد الوكان
 ضعيفا فاجاب ان الحديث الذي يرويه عبد المؤمن حديث طويل
 اخرجه ابو محمد بن علي بن ابي فطر عن حديث زيد بن ابي اوفى وقد خرج جدي
 ابو فطر في الاحاديث الواحيت اما هذا الحديث فخرجه في الفضائل من غير
 رواية عبد المؤمن ورجالته قادمون حديث عبد الله بن ابي اوفى فهذا الحديث
 وذاك اخره الدليل على صحته انه اخرج الترمذي بمعناه في جامعه اخرنا ابو محمد
 عبد العزيز بن محمود البزاز قال انا ابو الفتح عبد الملك بن ابي القاسم بن ابي
 الكوفي انا القاضي ابو طاهر محمود بن القاسم الارمني ابو بكر احمد بن محمد بن محمد
 ابو بكر احمد بن فوري وقال انا ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن ابي انا ابو العباس محمد

حديث

بن محمد المحمدي ابنا ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي ثنا سفيان بن وكيع ثنا حميد
بن عيسى بن عيسى بن عمر بن السدي عن عبد الله بن عمر قال قال النبي صلى الله عليه وسلم
فجاء علي بن ابي طالب ثم مع عينا فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليك
الخيرت بن ابي بك ولم تخرج بني دهر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انت اتي
في الدنيا قال الترمذي هذا حديث صحيح وقيل ان هذا خرج حديث الحسن
في الفضائل عن زيد بن ابي اوفى حديث الرضا قال احمد في المسند حدثنا احمد
بن حنبل ثنا شعبه عن الحكم بن عصب بن سعد قال اخبرني عن ابي سلمى في
الصحيحين والفقهاء الحديث سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم خيبر لا يطعم
او هذه الراية عند ارجل النبي ورسوله ويحب الله ورسوله فيخرج الله على يد علي بن ابي طالب
يد وكون يوم يعطى ما فلما اصبحوا عند علي رسول الله صلى الله عليه وسلم يريدون كل من يعطى ما فقال
ابن علي بن ابي طالب فقيل يا رسول الله هو اريد شيئا كعبته قال فاسلو الله فجا
فصلى في عينية وعاله فبرئ كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال يا رسول الله
علي ما اقام فقال انفذ علي رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام واخبرهم
بما يجب عليهم من حق الله تعالى فيه فوالذي نفسي بيده لان يهتدي بهدك اولاد
يهتدي بهدك اهل بيتك واهل بيتك من ان يكون لك حمر النعم وفي رواية

والله خور

باب الثاني
٣٥
يا رسول الله اقاتلهم حتى يكونوا مثلنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزلوا سلاحكم وكونوا
وسلم ان يكرهوا لخطابهم قال في ذلك اليوم ما احببت الامارة الا يكون
فتشاورت بها رجلا من اهل البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني قد فعلت
اشترى حتى يفتح الله عليك ولا تلتفت فصار قليلا ثم وقف ولم يلتفت
ومر به يا رسول الله على ما اذا اقاتلهم فقال حتى يشهدوا ان لا اله الا الله وال محمد
رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد سقوا منك وما هم وما هو اليهم الا بحقها وما هم
على الله نصير فرب يدركون اى يحيطون والدوك الا فتلاطوا وانما ضرب
النمل فخرهم لانهم من اهل اموال العرب وقول عمر تشاورت اى تطلعت وانما
لم يلتفت على ما تشالا لامره واستعملوا وسلاير مع في حاجه بعنه فيها
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقضها وقد اخرج محمد بن حنبل في الحديث في الفضائل ورواه
فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم الراية فمهر ثم قال من ياخذها بحقها فقال فلان انا فقال
المطبخا واخر فقال انا فقال امط فمض ذلك مرارا اجماعا ثم قال صلى الله
عليه وسلم والذي كرم وجهه محمد لا يطعن بها رجلا لا يفرهاك يا علي فانطلق بها
ففتح الله خير على يداه وقوله امط معناه اذهب واما طه دفعه ورجعه وقيل
القاء وفي رواية اخرى على ما هو انه لا يبر موضع قدسية فبصق في عينيه وعلما

خبر عنی قال علیؑ فما حدث عینی بعد ذلک الیوم ولما وجدت الم بصری وانا شیخ
 عمر منذ دعانی رسول اللهؐ وكان یلبس ثیاب الصیف فی الشتاء و ثیاب الشتاء
 فی الصیف وقال الامام احمد فی الفضائل حدثننا حسن بن علی البصری عن ابن
 بن اشد الطفاوی عن ثمال الصبیاح بن عبد الله بن قیس بن الریح عن سعد بن صفوان
 عن خطبة ابن بريدة قال حاضرنا خیر فاخته الله وادبوکره فافهم یفتح له ثم اخذه
 عمر بن العذر فرجع ولم یفتح له واصاب الناس شدة وجع فقال رسول اللهؐ
 انی ارفع الله وادفعه الی رجل یحب الله ورسوله لایرجع حتی یفتح او یفتح الله
 قال فتساخطت انفسنا ان القبح عندنا ما علی رسول اللهؐ الفجر قام قائما علی
 باله واد الناس علی مصافهم ثم دعا علیؑ وذكر بمعنی فالتقم قال خبرنا لیس فی خبر
 من حرب فهو یخبر ویقول قد علمت خبر ان من حرب : شاکل السج یطعن حرب
 ابو الیوث اقبلت تلعب : اطلع احیانا و احیانا اخر : فاجابه علیؑ وقال
 انا الذی ستمنی امی حیدره : کلین غابات کریم القدر : علیل الذراعین من ذلک المقصود
 من حرب بالسیف قبه القدر : ضرب بلام ما جردوه : اکیدکم بالسیف کل السج
 ثم ضرب بالسیف رأس حرب فعلقه قال علیؑ وجئت برأس من حرب الذین
 فسر ذلک ودعانی کذا وقت هذه الروایة من ذلک المقصود بالصا و الصبح علیل

عجل الله اليين بشدة قصوة وهو ابن سعاد الاسدي وسندره مكيا في يوم ذكره احمد
في الفضائل انهم سمعوا الكبير ابن سعاد في ذلك اليوم وقيل لا يقول لاسيف الا
نور الفقار ولا فتى الا على فاساد بن حسان بن ثابت رسول الله ان شدة شعرا
فان لم قال جبريل نودي صلنا في الشق ليس نجلي في المسلمين قد احدثوا
حول النبي المرسل لاسيف الا في الفتاوى لا فتى الا على فان قيل قد ضعفوا بعبدة
لاسيف الا في الفقار قلنا الذي ذكره ان الواقعة كانت في يوم احد ونحن
نقول انها كانت في خيبر وكذا ذكره احمد في الفضائل ولا كلام في يوم احد فان
ابن عباس قال لما قتل علي بن ابي طالب بن علي بن ابي طالب في يوم احد فان
ابن سعاد لاسيف الا في الفقار قالوا في مسند ابنه الرواية عيسى بن مهران
تكموا فيه وقالوا كان شيئا اما يوم خيبر فلم يطمع فيه احد من العلماء وقيل ان
ذلك كان في يوم بدر الاول اصح وقال جابر بن عبد الله حمل على باب
خيبر معه فجاه ناحية ثم جاد بعدة اناس فمكثوا فلم يجدوا الا رجلا وذكر
ابو جعفر محمد بن جبريل الطبري صاحب السانج فيه من ابي ارفع مولى رسول الله قال
لما كنا بجسر خيبر وكانت حصون كثيرة فتقدم على ما فتال فخرج لي رجل
فصر به فخرج ثم سبه من يد فتناول على بابا باعنه فصر فصرس به عن نفسه

فلم يزل في يده وهو يقول حتى فتح الله تعالى على يده ثم قال ابو رافع فقلعة التي
 في القربى انا ناسمهم بختبة على ان يغلب الباب فلم نقدر عليه وقيل بنا
 احسن اسمهم القوموس وهو الذي اخذ على امره صفية وجاء بها الى رسول الله
 حديث في الرقعة على شكله قال الامام احمد في المسند ثنا اسباط بن محمد بن حكيم
 عن ابى مريم عن علي بن ابي طالب قال انطلقت انا ورسول الله حتى اتينا الكعبة فدخل
 الى رسول الله فجلس فجلست فقصصه على كنفه فذهبت ما نهض به فلم اظفر في
 منى ضعفا فقرر فجلس الى رسول الله وقال لي اصعد على شجرة فقصصت
 على نسيبه فنفض بي اذني فحملني الى اني لو شئت ان انا لافق لهما رائد حتى
 صعدت على البيت وعليه ثمان صغرة او نحوها فجعلت اذ اوله من يمينه وشماله
 بين يديه ومن خلفه حتى اذا استمكن مني قال لي رسول الله اقدف فخذ فخذ
 فتكسر كما تكسر القوارير ثم قلت فانتظروا ناسبا حتى تواربنا بالبيت فخشيت
 ان يلقانا احد من الناس قال سعيد بن المسيب فخذنا كان علي بن ابي طالب
 عن طريق السماوات فاني اخرج بها من طريق الارضين وكشف العطاء ما ازودت
 يقينا قال ابن المسيب لم يكن لاحد من اصحاب رسول الله يقولها الا علي بن ابي طالب
 كرم الله وجهه حديث في مجتهد قال احمد في المسند ثنا ابن نمير ثنا الحسن بن

كثفه

عدي بن ثابت عن زر بن حبیش عن علي كرم الله وجهه انه قال قال رسول الله
 الى رسول الله انه لا يحبني الا موسى ولا يعصني الا منافق الفرو باخر اوجه سمع و
 اخرجه الترمذي عن ام سلمة انها قالت سمعت رسول الله يقول لا يحب
 علي الا موسى ولا يعصيه الا منافق قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح و
 قال الترمذي ايضا كان ابو الدرداء يقول يا هذا تعرف المنافقين من غير ان
 الا يعصمهم علي بن ابي طالب عا وروى احمد في الغضائيل عن المطلب بن عبد الله
 بن خبيب عن ابيه قال قال رسول الله في خطبته او يصليكم بحب ذي قربا ياتي
 وابن عمي علي بن ابي طالب فانه لا يحب الا موسى ولا يعصيه الا منافق وفي رواية
 فمن احب فقد احبني ومن يعصه فقد يعصني ومن احبني او خلد الله بحبه ومن يعصني
 او خلد الله النار حديث في قوله ثم من كنت مولاه فعلي مولاه وقال احمد
 بن حنبل في المسند ثنا ابن مغيرة ثنا عبد الملك بن ابي عبد الرحمن الكندي
 عن ابيه ان قال سمعت علي بن ابي طالب يقول في الرحبة وهو يشهد الناس
 يقول الله بعد رجلا سمع رسول الله يقول في يوم غد يرخم من كنت مولاه
 فعلي مولاه فقام ثمانية عشر رجلا من الصحابة فشهدوا بهم سمعوا رسول الله
 يقول ذلك واخرجه الترمذي ايضا في كتاب سنن وقال حديث حسن صحيح

[illegible]

فصل في مولاه قالها اربع مرات فقال احمد في الفضائل ثمان مائة
 بن سنان بن علي بن زيد بن عدي بن ثابت بن ابي ابراهيم بن عازب قال كنيته كحل
 ثم ثمان بعد ثم فتوى فينا الصلوة جامعة وسمع لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 فصل في خطبه واخذ بيد علي ع وقال اللهم من كنت مولاه فهذا مولاه قال خلقه
 ثم من خطب رفته بعد ذلك شيئا لك يا ابا ابي طالب اصحبت وصيت
 مولاي رسول كل موسى وموسى وفي رواية اللهم فانصر من نصره واتقل من خذله
 احب من احبه والبغض من البغض وكل هذه الروايات خرجها احمد بن حنبل في
 الفضائل بزيادة فان قيل هذه الرواية التي فيها قول عمر اصبحت لاي
 ومولى كل موسى وموسى ضعيفة فاجاب ان هذه الرواية صحيحة وانما الضعيف
 رواه ابو بكر احمد بن ثابت الخطيب عن عبد الله بن علي بن محمد بن بشر بن علي بن
 والده ارقط عن ابي نصر خيشون بن موسى بن ابيوب الخلال رفته الى ابي هريرة
 وقال في اخره لما قال النبي ما كنت مولاه فخلي مولاه نزل قوله تعالى اليوم
 اكملت لكم دينكم واتممت تكميل نعمتي الالية قالوا او قد نضر وبنوا الحديث خيشون
 ونحن نقول نحن ما استدلنا بحديث خيشون بل بالحديث الذي رواه احمد في
 عن ابي ابراهيم بن عازب واستناده صحيح وروايته حديث خيشون بخطه بل انه ثبت

واصبحت

في صحيحه ان قوله اليوم اكملت لكم دينكم الآية تزلزلت خشية عوفه في جميع الروايات
على ان لا يهمل قدر روى عن ثخينين ولم يصفه فان رواية احمد ان الآية تزلزلت
مرتين مرة بمكة ومرة بالمدنية والله الموفق للصواب واليه المرجع والمآب
والكلام على حديث اتفق علماء السير ان قصة الغدير كانت بعد رجوع النبي
من حجة الوداع في الثامن عشر ذي الحجة جمع الصحابة وكانوا مائة وعشرين الفا و
قال من كنت مولاه فعلي مولاه الحديث نص على ذلك بصرح العبارة
دون التلويح بالاشارة وذكر البويعي الشعلبي في تفسيره باسناده ان النبي
كما قال ذلك طار في الاقطار وشاع في البلاد ولما مضى ربيع ذلك
الحديث بن النعمان البصري فاته على ناقته فاماها على باب المسجد ثم اقبلها
وجاءه فضل المسجد فبين يدي رسول الله فقال يا محمد انك امرتنا
ان نشهد بان لا اله الا الله وانك رسول قبلنا منك ذلك ثم لم تفر
بهذا امرى ففعلت بضعى من عماك وقضيت على الناس فقلت من كنت مولاه
فعلى مولاه فبذل شيء منك لكون الله تعالى فقال رسول الله وقد احترت عيناه
والله لا اله الا الله لا اله الا الله ليسكنى قالوا ثلثا فقام الحارث بن عوف
عليه السلام ان كان ما يقول محمد حقا فارسل علينا جارية من سماء ابواتنا بعدة

٢٢
 لم يقل الله ما يفتح فاخته حتى جاءه مسيحا بآية من السماء فوقع على كاهنه فخرج من بين يديه
 وصات وتمرل بعد ذلك سال الله تعالى سائل عذري ووقع للكافرين ليس له
 من دفع فاما قوله كنتم مولاه فمولى مولاه قتال علماء مصرية فقط المولى تروى
 وجوه احد بمعنى الملك ومنه قوله تعالى ضرب مصداقاً لعبد المولى كالا
 على شئ وهو كل على مولاه اى على مالكه وقوله الثاني بمعنى المقتضى والثالث
 بمعنى المقتضى بفتح التاء والاربع بمعنى التام ومنه قوله تعالى فذلك بان الله مولى
 المؤمنين ومنهم من الكافرين لا مولى لهم اى لانهم لهم اى لا ناصر لهم ولا مستعين بهم قال الشاعر
 مولاتي تحت مهادي موالينا لا تبشروا بيئنا ما كان مدفونا بهو قال لفر
 هم المولى صفوا علينا واناس بقائهم لزورة وحمل صاحب الصحاح عن
 ابى عبيدة معمر بن المثنى ان قبايل بني ابييت فحق بالمولى بنى العم قال وهو قوله
 تعالى ثم نزل حكم صفاء الساعوس حليف قال الشاعر مولى حلف لا مولى قرابة
 ولكن تعيينا لكون الانا ويا يقول هم صفاء لا ابناء وهم قال في الصحاح و
 ما قول الفرزدق ولو كان عبد الله مولى بنو نده ولكن عبد الله مولى المولى
 فلان عبد الله بن ابي اسحق مولى الحضر ميسين وهم حلفاء بنى عبد شمس بن عبد مناف
 وحليف طه العرب مولى وانما نصب المولى لان الله رده الى اصله للضرورة وانما

لم يتحقق سوى لانه جعله بمنزلة غيره المعتقل الذي لا ينفصل عن السباع المتولى الصغار
وحيازة الميراث وكان ذلك في الجاهلية ثم نسخ بآية الميراث واثبات الميراث واثبات
سوى لانه من حقوق بالحق واثبات السباع السيد للسلطان وهو المولى المطلق قال في المحقق
على من ولي امره فهو وليه والى معنى الاول قال السيد تعالى فالיום لا يوفى ظمئكم
غدا ولا من الذين كفروا وما يؤتمن السارق الذي يسرق من اموالكم فان ثبتت به لم يجز
حصول نكاحه المولى في هذا الحديث على مالك المرق لان النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن مالكا لغيره
على حقيقة ولا على المولى المصطفى لانه لم يكن معتقا على غيره ولا على المعتق لانه
عليه ما كان محررا ولا على الناصر لانه ما كان يخبر عن كان يخبره رسول الله
ويخبر من كان ما يخبره ولا على ابن العم لانه كان ابن عمه ولا على اخيه لان اخيه
يكون من الغرابة والتعاضد والتعاضد وهذا المعنى موجود في غيره ولا على المتولى
لصان محرم لانه قلنا انه امتنع ذلك ولا على محار لانه يكون لغوا
من الكلام وهو من منصب الكرم من ذلك ولا على السيد للسلطان لانه كان ضعيفا
يفقه نفسه ويكاد بين يديه والمرد من الحديث مطاعة الخفصة فتبين العاشر
ومعناه من كنت اولى به نفعه فعلى اولى به وقد مر بهذا المعنى في حفظه بالقرآن
يحيى بن سعيد الشافعي الاصحاح في كتابه بالسهمي مرجع البحر فان روى في هذا

بهمناده ای شایسته و قال فیه قلعه رسول الله صلی الله علیه و آله و قال کن کنهت به
 وید وولی بر نفعه ضعیف وید فعم ان جميع المعاني راجعة الى الوجه العاشر وعلیه
 یضا قول هاست بول المومنین من نفسهم وید الفصحیح فی اثبات امامت و
 قبول طاعت وکذا قولهم وید الحق مع جنتها و ارفیه وید علی انه باجری خلاف
 بن علی وید بن احمد بن الصبیح الا و الحق مع علی و باجماع طائفة الاثری ان
 العلماء انما استنبطوا احکام البقاء من وجهه بجمیل و صغیر و قد کثرت الشواهد
 فی يوم غدیر خم قال حسن بن ثابت ینا ویم یوم غدیر یمیم
 یوم فاصبح بالنبی منا ویا قال فمر بولکم وولکم فقالوا و لم یزد و انما اتفاه
 البکک لانا و انت ولینا یوم الکس فی الولاية غامیه فقال قم یا علی فاشفی
 و شک من بعدی لانا و اولادکم فکنت مولاه فیه اولیه و کلوا لاله انصار علی مولایه
 و ناک علیهم و آل ولیه و کون لک منی عادی علیا معا و یا ویر و ی ان علیی هلم
 سمعتم فی هذه الایات قال له یا حسن لا تزل یومید ابرو و ما نصرتنا او کنت
 عنا بک و قال قیس بن سعد بن عبادة ان انصار علی و قد ثابین
 یدی علی بصفتین سه قلت لمانی العبد و علینا و حسبنا ربنا و نعم الوکیل
 و علی انما و امام و سوانا به الی التبریل یا یوم قال النبی من کنت مولاه

القدس

فقد امددوا بطلب جليل : انما قال النبي صلى الله عليه وسلم ما فيه قال وقيل قال
 انما كنت مع نفي عن عنيك اللادق الجوعاء : واما تسمى عنك الله سبحانه
 الذي الرحمن يشفع بالمشافي : فكان ابن ابي حنيفة : وروى عن يوم الدوح وعذير رحم
 فيان له الولاية لو اطيعوا : ولكن الرجال تبايعوا : فلم ارسلها خضر اسفعا :
 وهذه الابيات قصيدة بحمد شهابي شتمت من ماضي الموصل الى رح قال
 بنشد بعضهم هذه الابيات بات عكر انراي عليا كرم الله وجهه في المنام :
 فقال له امد علي ايات ملكيت فانشده يا باهتق بلخ الى قوله خضر منيعا
 فانشده على بيتي اخر من قوله عدا زيادة فيها عظم ارسلواك اليوم يوما
 ولم ارسله حقا منيعا فاشبهه بلخ بل خور او قال السيد الحميري :
 يا بايع الدين به نيا : ليس هذا امر الله : من اين انقضت على الرضا :
 واما قد كان يرثاه : من الذي الحمد من بينهم : يوم عذير رحم فاداه :
 اقامه من من اصحابه يوم خويلد فسماه : هذا العلي بن ابي طالب :
 مولى لم تتركه مولا : فوالى من والاه يا ذا العلى : وعاد من قد كان عاود :
 قال في ربيع الزمان ابو الفضل محمد بن الحسين الحمداني : يا دار استج الرضا :
 بيت مختلف الملاك : يا دار الفواطم والحوالك : هو الملاك والاراك :

[illegible]

يعتد به في قوله بأكبره إلى ما ذكرنا من حفظه من بعده فقتل جبريل في
 عنده أسروا ويكافئ عند رجليه الملائكة فيأويهم من شدة البرد والحر
 وسمي بابي بك ملائكة ثم توجه رسول الله ص إلى المدينة فآثر الله تعالى
 عليه في شأن علي وروى الناس من شيعته نفسه ابتغاء مرضاة الله ورسوله
 رؤوف بالعباد قال ابن عباس أول من بشرني نفسه ابتغاء مرضاة الله
 علي بن أبي طالب قال ابن عباس نشدني أمير المؤمنين شعره قال في تلك
 وقيت نفسي خير من علي الخصيصة ومن طاف بالبيت العتيق وبالحجر
 رسول الله خاف أن يكرهه فيفتناه فودع الطول العلي من المكر
 ووبات رسول الله في الغار أمنا فوثق في حقل الله وروى سيرة
 وبت أراهم وما يفتونني وقد قلت نفسي على القتل والامر
 حديث في تحية قال أحمد في السند وقد تقدم اسنادنا أسود بن
 عامر ثنا نعيم بن أبي الحسن عن الحكم عن حماد عن علي بن محمد قال أحمد
 في الفضائل بن عبد الله الأسناد عن علي بن محمد قال أحمد في السند عن علي بن محمد
 وكان علي بن محمد إلى أن يستشهد به بكشيش المحيى قال محمد بن شهاب الزهري
 أنا خض علي بن مالك دون تجارب واهله فمعه فكان من خصل ذلك

بنفسي والموثق للعلوب حديث في هذا السني محمد بن علي بن الحسن بن محمد بن
 قال الترمذي بالاسناد المتقدم تمام محمد بن بشير بن يعقوب بن ابن إبراهيم
 قالنا أبو عامر بن أبي الجراح قال حدثني جابر بن صبيح قال حدثني أم شريك
 عن أبي حمزة قال قلت لعبد رسول الله صلى الله عليه وسلم جئناهم على بن أبي طالب فقلت
 فسمعتوه وهو رافع يديه ما يقول اللهم لا تمتني حتى ترضي عليا قال حدثني
 الفضائل بن شاذان بن هرون بن شاذان بن عبد الله بن محمد بن عيسى بن جابر
 بن عبد الله قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما يطعم عليكم رجل
 من أهل الجنة لو قال يا رسول الله فقل علي قال جابر فبينما هم بعد ذلك
 حدثني في رواية برادة بن أبي عيسى عن محمد بن علي بن قال الترمذي بالاسناد
 المتقدم مناقبته ثنا جعفر بن سليمان الضبي عن يزيد الرشتي عن سفيان
 بن عبد الله عن محمد بن بكر بن أبي عيسى قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علي بن أبي طالب كرم الله وجهه فمضى في السرية فاصاب جارية فتعاقدا ربيهم
 اذ قدوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلموا قدوا عليه فقام الاول فقال يا رسول الله
 لا ترمي الى علي بن أبي طالب فقل كذا وكذا فاعترض عندهم فقام الثاني فقال كذا
 فاعترض عنده فقام الثالث والرابع فقال كذا وكذا فاعترض عندهم فقام قبلهم

وكتب يرفق في وجهه قال الترمذي بن علي قالها ثانيا على مني وانا منده
 لا يودي عنى الا على قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح وقد خرج احمد في
 الفضائل بمعناه وفيه ولا يقضى ونى الا على تفسيره في خبره ولا يودي عنى الا على
 وفيه من تفسيره ان النبي ما بعث ابدا كبره حتى بالناس سنة تسع من الهجرة
 وقال ان المشركين يخرجون المومنين يطوفون بالبيت ثمرة ولا احب اجمع حتى
 لا يكون ذلك والاعطاء اربعون آية من صدر سورة برادة لم يقرأ على اهل
 المومنين فلما ساروا على رسول الله عليه السلام وقال له اخرج بهذه الآيات من صدر
 برادة فاذا اجتمع الناس الى المومنين فاذن بها وضع اليد فاقته الغضبان
 فاذرك ابابكر بنى الخليفة فانه من قلايات فخرج ابو بكر الى رسول الله
 فقال يا ابا انت وامي بل نزل في آوفي شاة شى فقال لا ولكن لا يفتح
 عنى غيرى او رجل منى وذكر احمد في الفضائل ان رسول الله قال ان
 جبرئيل جاءني فقال بعث عليا فلما كان يوم النحر قام على ابي ابي
 فاذن بصدر برادة كما امره رسول الله وذكر احمد في الفضائل باسناد
 الى ابي سعيد الخدري ان عليا لما قرأ صدر برادة الايات التي اخذها
 من ابي بكر في الطريق الا لا تفضل محبة النفس سنة ولا يعزب المسجود

قصص
 قصص

في هذا الموضع ولا يطوف بالبيت طريان ومن كان بينه وبين رسول الله
 محمد فاجله منه فقال بعض الكفار من عبدك وعبد ابن عمك فقال علي
 لولا ان رسول الله امرني ان لا أحدث امر حتى آتية لقتلتك قال انزهرى
 انما امرتني به عليا ان تقر ابراة دون خيرة لان عادة العرب ان لا يتولى
 العبد والاسيد القبيحة وزعيمها او رجل من ابن بيته يقوم مقامه كاخ او عم
 او ابن عم فاجبرهم على ما اوتهم وقد ذكر احمد في الفضائل بمعناه وقال ابن عسار
 في العبد المذكور في القصة هو الذي ذكره الله تعالى في اول سورة براءة
 في قوله فسيروا في الارض اربعة اشهر اي مقبلين ودارين اثنين غير خائفين و
 علم ايها رسول الله بعد هذه الآية بعد ان الناس وخيل انما قال رسول الله
 علي مني وانا منه في يوم اخذ قد ذكر احمد في الفضائل قال لما قصد صاحب لواء
 المشركين يوم احد رسول الله فذله على ما يغنيهم عن حمل على صاحب اللواء فقتله
 فقتل جبريل ثم فقال يا محمد ان هذه هي المواساة فقال رسول الله علي مني و
 انا منه فقال جبريل ما وانا منكم وذكره محمد بن اسحق في المغازي ايضا قال
 عن جبريل انما قال جبريل ما وانا منكم لان الناس فروا عن رسول الله
 يوم احد حتى بلغ من الغفان ما فانه بول من فروا دخل المدينة وفيه نزل

عن الذين تولوا منكم يوم الفتنى الآية وروى ابن النبي ما قال ذلك في حجة الودع
 فقال حمدى الفضائل اخبرنا يحيى بن ابي بكر وابن ابي قحافة عن ابي اسرائيل عن ابي
 عن حمزة بن حنبل عن الحسن بن علي كان قد شهد حجة الودع قال سمعت رسول الله
 يقول في ذلك اليوم على منى وانا منه ولا يقضى ديني سواء وقيل قال يوم
 نزل عليه وانذر عشيرتكم الاقرين حديث حمزة بن حنبل وقد اخبر به حمدى
 الفضائل والترمذى في السنن فاما احمد فاسخذه الى سفينة حمزة بن ابي اسود
 واسمه قهران قال احدث امرأته من الانصار الى رسول الله طهر ابي بن عبيد
 فحدثته الى رسول الله وفي رواية طهر بن عبيد بن جابر فقال رسول الله اللهم
 استنى باسم خلقك اليك فاذا اباباب يفتح فدخل على من فاكل معه
 واما الترمذى فقال ثنا سفينان بن بكيع عن عبيد الله بن موسى عن عيسى بن عمر
 عن انس بن مالك قال كان عند النبي ما طهر فقال اللهم استنى باسم
 خلقك اليك يا كل مع من هذا الطاهر فجا على من فاكل معه قال الترمذى
 السدى عن عبد الرحمن بن سمع بن انس بن مالك وراعى حسن بن علي بن عوف
 سفينان الثوري عن عبيد بن بكيع بن سعيد القطان وغيرهم قلت انما ذكر الترمذى
 هذا في تعديل السدى لان جماعة تصبوا عليه ليطلبوا هذا الحديث فحدثه الترمذى

وقال الحكم أبو عبد الله البجلي بوري حديث الطائر مخرج طيرهم البخاري ومسلم
 أخرجه في صحيحه لأنه من غير طهرمان في نيل لم يخرج به الحكم في المستدرک علی
 صحيحين في جواب وانما لم يخرج به لان محمد بن طاهر القدسي والد ارقطني تعصبا
 واخرجه حديث طرقا ضعيفا فانه لما صنف المستدرک بلغ الدارقطني
 فقال لعدلي تدرك عليه حديث الطائر فترکه ثم رموا الحكم بالاشع
 لاجل ان كيف يسمع قول محمد بن طاهر مع العلم بكاره قول الدارقطني في تعصبيه
 على الحكم الترمذي واهم بن جنبل خصوصا مع شهادة من ينفك بعد التمسك
 فلا يفتت الى جرح غيرهم فان قيل قد نظم البخاري وابن معين في التمسك فدلنا
 انما تكلموا فيه لانه كان كثير الرواية كما فعلت مصحبا في ابني سريرة فاشي آخر
 حديث نصفه أخرجه محمد في الفضائل الترمذي في السنن فاما احمد فقال انما
 بن يوم نألو نس من ابني استحق من زيد بن تبيع عن النسل قال قال رسول الله
 ليتبين بنواؤليفه اوله بغش البهيم بجاك نفسي بمعنى ممرى يتبين المقائفة
 ويسمى التذرية قال ابو ذر فماد اعني الا بركتف عمر فخر من خلفي فقال من جله يعني
 قال فعلت ما يعنيك وانما يعني خاصف المنفل على بن ابي طالب وبنو ابي حفص
 قوم من العرب وفي رواية قال عمر بن الخطاب ما استبنت الا باراة الا يوسد جلت

قد أخرجه

انفسه صدرى رجاوان يقول نه اختلفت الى على فاخذ بيده وقال نه
 هو نه اهو مرتين في رواية فاستقل بيده على ثم اى نفسا واما الترمذى فقل
 ثنا سيفان بن وكيع عن ابى شريك عن منصور عن ربعى بن خراش قال ثنا
 على بن ابي طالب بالرحبة فقال لما كان يوم المحديسية خرج اليينا سهيل بن
 في جماعة من رؤسا الكفار فقال يا محمد خرج اليك فاستش من ابائنا واولادنا
 وارتفاننا وبيس لم فقه في الدين وانا خرجوا اقرار من ضياعنا واولادنا فادعهم
 علينا او اليينا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الدين ان لم يكن لهم فقه ثم
 قال يا معاشر قريش لتستبينوا لي بعض ائمة عليكم من يعزب قبلكم يايت
 على الدين فقالوا ومن ذلك فقال من اتهم الله قلبه بما يان وهو خائف
 النعل قال على ثم كنت جاثا اخصف نعل رسول الله صلى الله عليه وسلم ونصف النعل
 خرزا قلت ووقفت على جرد خط جدي ابو العرج كافيهايات بن نظمه
 في مكان وكان متبناه قالوا على قلت جسي ربى على شهادى
 ما قول قط تصنع ووباطنى قد بان وهو خائف النعل فلى على قفا من يعجزه
 هذا هم للبعض ووعى يكون من كماله الشطيقص اجبه يزيروا اقرار العره
 لمسى يزيروا مات همسين يوعظان حديث في سدة الارباب اقره

باب الثاني

٥٤

يحتمل

اشتمل

عبد ربي السهم وعنه ابن حنيفة لا يباح حتى يغسل لنفسه ويحلى حديث علي
عليه السلام كان مخصوصا بأشياء من نجوى والوسيلة قال الترمذي مدني
ابن الترمذي الكوفي ثنا محمد بن فضيل ثنا أبو بكر الترمذي عن جابر بن عبد الله قال
وعا رسول الله صلى الله عليه وآله يوم طائف فأتجاء طويلا فقال
الناس لقد طالت نجوة مع ابن عبد الله فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
ما أتجئت ولكن الله أتجاء قال الترمذي ومعناه ان الله امرني ان أتجاء
أوتجى معه وقال ابن اللغة للثناجي التبر يكون بين اثنين يقال نجوة نجوى
أي ساررتة وكذا الحديث وتناجى القوم وتناجوا أو التناجى أو التناجى
وقال أحمد بن محمد بن فضال ثنا محمد بن عبد الله بن محمد بن أبي شيبه ثنا جابر بن
عبد الله بن عوف بن عمرو بن موسى بن أم سلمة روى قالت والدة أبي خلف
ان كان علي بن أبي طالب لا قرب الناس عبد الله رسول الله صلى الله عليه وآله
مرفوعة فلما كان اليوم الذي قبض فيه وعاشيا فأتجاء طويلا
ساعة كثر ثم قبض في يومه فلك فكان اقرب الناس عبد الله رسول الله صلى الله عليه وآله
فان قبض روى عايشة روى انها قالت يزعمون ان رسول الله صلى الله عليه وآله
عليه السلام بن أبي طالب متى كان في لك ما قبض الا بين سحري وغري والاب

من ثم اتي به رواه احمد بن محمد بن عيسى في الفضايل ولم يطعن فيه احمد وهو حديث صحيح
ولو كان معلولا لمحموا فيه ومعنى قول عائشة رضي الله عنها ان شير الى ام سلمة
وام سلمة في الرواية مثل عائشة ثم قول ام سلمة مثبت وقول عائشة
ناقص ومتى اجتمع المذهب والثاني قدم المذهب على الثاني باجماع العامة
على ان قول عائشة ما قبض الاربعة عشرين اخرى لا ينافي الوصية لان في
تلك الحالة لا يقدر الانسان على الكلام وانما يكون فيل ذلك فيحمل
على انه اوصى اليه في ذلك الوقت فلما نقل قبض من بحر ما وخر ما توفيها
بين الاقوال وقال احمد في الفضايل ثنا الحسين بن خلف ثنا محمد بن
ابي عمير وزيد بن اسنود بن جعفر بن زيار بن مطر عن انس قال قلنا
لشمان الغاري سئل رسول الله عن وصية فسال سلمان رسول الله
فقال من كان وصي موسى بن عمران فقال يوشع بن نون فقال ان وصي
موراني وبنو عدي علي بن ابي طالب قال فمعه ضعفوا احمد في الوصية
فاجاب ان الحديث الذي ضعفه في اسناده اسمعيل بن زياد تكلم فيه
الله ارحم الراحمين فانه روى في الحديث زيادة بعد قوله من خبرني
وهو خير من ترك بعدى والحديث الذي ذكرناه رواه احمد في الفضائل

ليس فيه في استاذه ابن يادولاه الزيادة فذلك حديث ورواه
 حديث في قوله من اخذ مني اخذ مني فقلت ثنا يعقوب بن اسير عن محمد
 بن اسحاق بن فضال بن محفل بن سنان بن عبيد الله بن دينار السلمي عن محمد
 بن شاذان قال اخبرني عن علي بن ابي بصير عن جفوة قلما قدمت المدينة فظهر
 شكايته في المسجد فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فدخلت يوما الى المسجد
 وهو جالس في جماعة من اصحابه فجعل يحد في النظر ثم قال يا عمر واما والله لقد
 اوتيتي فقلت الموت يا رسول الله ان اؤذيك يا رسول الله فقال ما علمت
 من اؤذي عليا فقد اؤذاني وانه حديث سالم بن الطغرثم قد روى سعيد بن مسروق
 عن عمر انه سمع رجلا يذكر عليا عليه السلام فقال اؤذيك تعرف من في هذا الخبر
 واشار الى قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فسكت الرجل فقال عمر فيه محمد بن عبد الله بن
 عبيد الله بن اؤذيت عليا فقد اؤذيت حديث في قوله من اخذ مني اخذ مني
 ثنا غير ثنا الاشمس بن عمرو بن مرة ثنا ابو بصير عن علي بن ابي بصير عن
 علي بن ابي بصير عن علي بن ابي بصير عن علي بن ابي بصير عن علي بن ابي بصير
 ثنا لا علم لي بالقتل فقال هو مني قد نوت منه ما فخرت
 في صدرى فقال اللهم اهد قلبه وثبت لسانه قال فما شككت بعد في

الفضل

نحو

فقتلوا بين اثنين في غزوة احد في السنة ايضا وذكره ابن سفيان وغيره في المغازي
 وغيره في اجلاس بن يدريك خصمان فلما اقبلت بينهما حتى تسع من الايام مثل
 ما سمعت من فانيك اذا فعت فلكستين بك القضاة وقال احمد
 في السنة ثمانية وسبعين من اسرائيل من شاك بن جش من علي بن ابي طالب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستبينا الى قوم حفر في الزبية الى الاسد فبينما هم في
 او سقط رجل منهم في الزبية فتعلق باخر ثم تعلق اخر باخر حتى صاروا فيه
 اربعة وكان فيها اسد فخرج الكل فابتدوا ليه رجل بحربة فقتله ومات
 الا اربعة من جرحته فقام اوليا الاول الى اوليا الثاني بالسلح لقتلوا
 مع الاول فجاؤا فقالوا ان تريدون ان تقتلوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اني اخصي بينكم بقضاة فان رضيتوه والا فحق جزا حتى تذبوا الى رسول الله
 فبعضي بينكم فقالوا نعم فقالوا اجمعوا من قبائل حاض البئر ربع الدية وثلاث
 الدية ونصف الدية والدية فلما اوليا الاول الربع لانه اهلك من فوقه
 ولا اوليا الثاني الثلث ولا اوليا الثالث النصف ولا اوليا الرابع الدية
 كاملة فلم يرضوا بذلك فأتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم واخبروه بالقصة فاجتمع وقال
 ما سمع بينكم فقال رجل منهم يا رسول الله ان علي بن ابي طالب خصي بك اوكذا

فاجازوه فقالوا على ما قلنا وهذا المذکور مذنب على ما هو للفقهاء منبه
 كلام معروف حديثنا في احمد في وقتنا على بن حسن النعماني ثنا محمد
 بن عبد الله بن عيسى ثنا عبد الله بن عمر بن الخطاب ثنا عيسى بن داود بن ابي
 عن ابي بصير عن رجل عن النضر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله في يوم القيمة
 من لم يؤمن بحجة فمعه كعبا او كبتك مع كبتى حتى يدخل الجنة جميعا فان قيل هما
 المرادى عن النضر وجب ضعفه في الحديث هذا الحديث مشهور لم يطعن فيه
 احد وهذه عادة الرواة يروون عن رجل ولم يسموه وقد فعل ذلك جماعة
 من الحديث منهم الحميدي فانه ذكر في آخر الخبر عن رجل عن رجل عن رجل
 حديث في نسخة احمد في وقتنا على بن النضر عن جرير بن عمار عن ابي
 عثمان بن عيسى عن علي بن ابي طالب قال كنت امشي مع رسول الله صلى الله عليه وآله في بعض طرق
 المدينة فمر بنا على حذيفة فقال يا رسول الله ما احسن بده فقال يا
 لك تسلمنا في الجنة سمعتي اتينا على سبع حذيفة في رجل قد تكلموا به في
 باب ان الحديث الذي تكلموا فيه زيادة ولطريقان اما الزيادة
 فبما رسول الله صلى الله عليه وآله قال يا ايها الناس انتم خير اولاد الله خلقا في
 رجال عليكم لم يردوا ذلك وموقوف يردونها من بعدى واما الطريقان

فقي احمد بن عيسى بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 قال يحيى بن معين بن عيسى بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب
 عثمان بن احمد بن حنبل ما روى الحديث من طريق ابي عبد الله عن النقات ولم يذكر
 الزيادة ايضا وقد قال ابن عدي انما دخل النخل في هذا الحديث من زيادة
 حديث في سيرة النخلة احمد بن حنبل في كتابه في سيرة النخلة
 ثنا اسحق بن ابراهيم بن عيسى بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 عن ابي اسحق بن عيسى بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 من حديثي لثنا بن المدا فاجم الناس قال فقلت فاحضنته ثم تبسم ايت
 قليبا بعيد القوم مظلما فاحضرت فيه فادى من ابي حنبل وميكائيل ومروان
 ناهيو النصر محمد بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 جازو القليب وقوم او سلموا الى من طنة اخبرهم الكراما وبعيد القوم
 وذكره ارباب المغازي في حديث في ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 عبد الله بن ابي اسحق بن ميثاق في الثاني يونس بن جباب وهو متروك
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما اوتي بن ابي طالب نور ايمن يدي الله تعالى
 قبل ان يخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق آدم قسم ذلك النور

جعفر بن محمد بن انا وجعفر بن علي وفي رواية خلقت انا وعلي من نور واحد فان قيل
 فقد مضى هذا الحديث في جواب الحديث الذي مضى غير هذا اللفظ
 وغير الاسناد اما اللفظ خلقت انا وحمرون وثمان وبعثي بن زكريا و
 علي بن ابي طالب من جنة واحدة وفي رواية خلقت انا وعلي من نور وكن
 من بين بعثي من قسطنطين بعد آدم بالغ عام فوجدنا تعقيب في هذا
 من رجال ابي عبد الله المطالب اما الاسناد فقالوا في اسناده محمد بن خلف
 المروزي وكان متفقا وفيه ايضا جعفر بن محمد بن بيان وكان شيعيا
 والحديث الذي رويناه يخالف هذا اللفظ والاسناد لان رجاله
 ثقات فان قيل فعليه الرزاق كان ينجح قدس هو كبر شيخ احمد
 بن حنبل وشي الى صفاء من بعد الاحتمال سمع منه وقلل ما رايته من الرجال
 ولو كان فيه بدعة لما روي عنه وما نزل الى ان مات يروي عنه ومعظم
 الاماويل التي في السند رواها من طريقه وقد اخرج عنه في صحيحين
 في تصحيح الائمة احمد في كتابنا احمد بن جعفر ثنا ابن راسم عن شريك
 عن عائشة عن جبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل عن زيد بن ارقم قال سمعت
 رسول الله يقول ان احب اليكم انتمسك بالتصديق هو محمد الذي مر منه

قلن نحن لم نعرف من هذا بل نتج باخر به محمد وهو الرواية الاولى من علي واولا
 ثبتت الرواية الاولى ثبتت الروايات كلها لان رواية محمد بن علي بالمعنى
 جائرة في الحكم الشرعي فثبتنا اولى فان قيل محمد بن علي الرومي شيخ شيخ
 احمد بن حنبل ضعيف بن حبان فقال ياتي على الثقات بما ليس من احاد
 الاثبات عند الروي عنه ابراهيم بن محمد شيخ احمد ولو كان ضعيفا لم يكن
 ذلك وكذا احمد فانه استند اليه ولم يضعف من عبادته لم يرحم ولا تقدر
 فلما استند عنه علم انه عدل في روايته حديث انت بسند في الدنيا
 وسند في الآخرة احمد بن محمد بن عبد الجبار مصوفي ثنا احمد بن
 الاثيري عن محمد بن ابراهيم عن عطية العوفي عن ابن عباس قال بعثني رسول
 الله صلى الله عليه وسلم الى علي بن ابي طالب فقال قل انت سيد في الدنيا سيد في
 في الآخرة من احبك فقد احبني ومن بغضك فقد بغضني وقال احمد ثنا عبد الجبار
 عن عمر بن الزهرري عن عبيد الله بن عبد الله بن عباس عن محمد بن علي
 فبه الحديث ضعيف ويعرف بحديث الاثيري كذب ابن معين في الباب
 قد خرج احمد في الفضائل والابوالاثير اسمه احمد بن محمد بن علي بن ابي طالب
 صحيح فثبت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم باجبه فاني فائدة في وضع حديث

الشيخ

الضعيف

قد ثبت في الصحيح عنه ولا خلاف انه سيد في الدنيا وكذا في الآخرة
 ومن من اجبه احب رسول الله ومن ينقض بعض رسول الله فلم يكن ثباتا
 لما روي عنه لا يخلو عن العادة وفي سياقه وعدوك عدوي محمد
 عدوه الله والويل لمن يخفك بعدى حديث في نهضة النبي صلى الله عليه
 وسلم ابن ابي نجران بن جدي ابو الفرج ج انه قال بنا محمد بن عبد الباقي بن
 محمد القاضي الانصاري ابو القاسم بن عبد بن الحسين قال بنا القاضي
 ابو طيب طاهر بن عبد الله الطبري ثنا ابو احمد محمد بن يحيى بن
 سابق عن محمد بن اسلم عن ابن ابي عمير قال قال رسول الله يا علي انت في الجنة
 قالها فلانا وذا الحديث بن محمد بن الخطريف الذي نفي وجهه في الحديث
 بروايته وسمعه عليه بعد اوست تحت وتعين في نفسي وبه
 مشهور بن محمد بن حديث في العمارة قال بن الخطريف بهذا الاسناد
 ثنا ابو محمد الفضل بن محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن مرقان
 عن محمد بن محمد الصاعدي عن ابراهيم بن اسمعيل الكندي ثنا لي عن ابي عبد الله
 بن محمد بن محمد بن عباس قال قال رسول الله في خطبة خطبها في حجة
 الوداع لا اقلن العمارة في كنيسته فقال جبريل بن ابي طالب فقال

وروى عن ابي طالب حديث في رجب الشمس لم يغير ما يوافقهم عليه
 بن عبد الله بن محمد الطوسي ثنا ابي عبد الله عن ابي عبد الله الطوسي ثنا ابو الحسين بن
 منصور رابعا ابي عبد الله جياته ثنا البغوي ثنا طاووس بن عباد عن ابي
 بن الحسن بن عمار بن عيسى بن ابي عمير عن ابي عمير قال كان ابي عبد الله
 في كربلاء وهو يومئذ لم يعمل معه حتى غربت الشمس فقال رسول الله
 السلام كان في طاعتك وطاعة بيتك فارود عليه الشمس قالت
 قروا الله فان قيل فقد قال جدك في الموضوعات هذا حديث
 موضوع وروايته مضطربة فان في اسناده احمد بن محمد بن داود وليس في
 وكذا فيه فضل بن مرزوق ضعيف وجماعة منهم عبد الرحمن بن شريك
 مصنفه ابو حاتم وقال جدك انما لا اهتم به الا ابن عقدة فانه كان اخصيا
 ولو سلم فصدقه لعمري صارت قصدا يغيبون به الشمس فخرج الشمس لا يغيب
 لانها لا تغيب او اذ قالوا في الصحيح ان الشمس لم تجس على احد الا يوشع
 بن نون في جواب ان قول جدي في هذا الحديث موضوع بلا شك
 وتولى من غير دليل لان قد مر في رواية الجواب عنه ظاهر لانا ما روينا
 الا من بعد ذلك القات الذين لا يمتزجونهم وليس في اسناده احمد بن ضمرة

بن الحسن

وقد روي في البرية ايضا اخرجه عنه ابن مروي فيمكن ان الذين اخذوا
 منهم في طريق البرية وكذا قول جدي انما لا اتهم به الا ابن عقده روي
 من باب النظر والشك لاسيما باب القطع واليقين وابن عقده منسوبة
 بالعدالة كان يروي قضايا من البيت ويقصر عليها ولا يعرض
 للمصيبة فيها بحد ولا يرد منسوبة الى الرضا وقوله صارت صلوة
 قضاء وقتنا ارباب العقول السيرة والعظم الصحيح لا يعتقدون انها غابت
 ثم عادت وانما وقفتم على سير المعتاد فكان يحيل لنا نظر انها غابت و
 انما هي سائرة قليلا قليلا والذين علموا انها لو غابت ثم عادت كانت
 الافلاك ونظام العالم وقال الله تعالى وكل في ذلك ليعلم
 وانما نقول انها وقعت من سير المعتاد ولو روت على الحقيقة لم يكن
 عجب لان في ذلك يكون معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقد حضرت
 يوشع بالاجماع فان كان موسى لم يبين ما افضل منه وان كان
 يوشع افضل من يوشع قال العلماء امتي كانبيا ربي اسرائيل
 وهذا في حق الاحاد فما شك بعلي عليه السلام والعباد والاولاد
 عليه السلام ما ذكره احمد في الفضائل ثنا محمد بن يونس عن الحسن بن علي بن

الانصارى عن عمر بن حبيش عن ابن ابي سبي عن ابي عيسى عن ابيه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله خير قيس بن ابي مخنف عن ابي جابر
 وهو من اهل يامين وعلى بن ابي طالب وهو افضلهم وخير قيس ما كان نبيا
 من انبياء بني اسرائيل من اذبح ما فعل علي افضل علي بن ابي طالب
 وفي وقت الشمس يقول صاحب الكافي الكفاية في تفسيره
 من كولاى على والوفاى كفى لظانا من يصيد يصيد فيهما
 بالظبي حين انقضاء من لى كل يوم وقعات لا تضام
 كم دم حرب خرويس اسد بالهريف فاما اذكر وفعال يد
 ست بغي ماسوايا اذكر واخره احد انه شمس صفا
 اذكر واحرب حين يانه بدر واما اذكر والاحزاب قدما
 انه ليت شرايا اذكر والمجهتة كذا كيف انقضاء تجا
 اذكر والامر برادة واصل قوفى من قلايا اذكر ومن نوح الزهر
 اذكر طاب ثرايا حاله حاته هرويان لموسى فافهما
 على حب على ولا منى القوم صفانا اول الناس صلوة
 جل التقوى صلايا روت الشمس عليه بعد ما غاب سنا

وفي الباب حكاية عجيبه حدثني بها جماعة من مشايخنا بالخراسان قالوا
شاهدنا بابا منصور المظفر بن اردشير العبادي الواعظ وقد جلس بالندوة
مدرسة في باب ابراهيم بن محمد بن ابي داود وروى حديث الشمس على ما هو
بعبارة ومثله بالفاظه ثم ذكر فضائل اهل البيت ع فحدثت سماعة
خطت الشمس حتى ظن الناس انها قد غابت فقام ابو منصور على المنبر
فقال واوحي الـ الشمس و انت لا تغربني يا شمس حتى تهبط
مدحى لـ المصطفى ولـ محمد واسمى ثنائك ان روت ثنائهم
انسيست اذ كان الوقوف لا يجدون ان كان لهم في الوقوف فليكن
هذا الوقوف خمسه و لـ محمد فقالوا فاجاب السحاب عن الشمس طلعت
من بيت في شيعته قال ابن القطيف بالاسناد المتقدم ابن ابي عمير
الكافري ابا احمد بن يحيى بن صفوان بن يحيى بن الحسن بن الفرات بن
عبد الله بن ابي برون العبد بن علي بن ابي سعيد الخدري قال نظر النبي
الي علي بن ابي طالب فقال هذا اوسيعته هم الغائبون يوم تقوم
على هذه الاقبا لـ اخرج كتابنا مما نرى طنا و هو الاصحاح و
ولو است اسما بـ اتي الفيض بالحمد

تتبع معاوية بن أبي سفيان على ما كان له من عداوة عشرة عشر ذكرا وتسعة عشرة أنثى
الحسن والحسين وزينب الكبرى وأم كلثوم الكبرى أمهم فاطمة الزهراء بنت
رسول الله صلى الله عليه وآله وذكر الزبير بن بكار ولدت له من السيدة فاطمة بنت رسول
الله أمهم الحسن بن علي بن فضال والسيدة فاطمة أم أول زوجاته ثم
لم يترجح عليها حتى توفيت ومحمد الأكبر وهو ابن الحنفية وأمهم فولدت بنت
جعفر من سبي بني صفية وقيل كانت لهم ولدت وعبيدة بنت قتادة للحضرة
ابن عبيدة وأمهم ليلى بنت مسعود من بني تميم وأبو بكر قتل مع الحسين عليه السلام أيضا
ليلى بنت مسعود ووالها من الأكبر عثمان وجعفر وعبيدة قتلوا
مع الحسين عليه السلام أمهم أم البنين بنت خرام وقيل بنت خالد كلابية تزوجها
بعد فاطمة وأمهم محمد الأصغر قتل مع الحسين عليه السلام ولد ويكي و
عون أمهما اسمها بنت عيسى كان جعفر بن أبي طالب قد تزوج اسماء
ثم قتل عنها فترجها أبو بكر فمات عنها فترجها علي عليه السلام بعد أم البنين
فأولادها محمد الأكبر ورقية أمهما الصبيحة وأسماوية تزوجها بعد اسماء بنت
عيسى والصبيحة يقال لها أم حبيب بنت ربيعة من بني وائل أصلا

بن عبيد بن الجراح في ذكر سيرة الحسين بن الحسين في الباب الرابع من كتابه

الكتاب الرابع في ذكر خلافة علي

قال علماء السير والطبري الواقدي وشام بن محمد وغيرهم يبيع علي بن
بالحذافة يوم قتل عثمان يوم السبت لثمان عشرة نون ثلث عشرة فقتلوا
عنه بن زوي الجوهري خمسة عشر نفسا وثقوا على بيعة علي بها جردن و
الانصار وحكي عبد الله بن محمد بن جندب عن أبيه انه كان يقول والله
ما رأت خلافة عليا ولكن موزانها فاول من بايعه طلحة وكان
اشد وقارب اليه يوم احدثت فبما نظرا اليه على ما تطير منه وقال
شما وادم لا يتم ما خلقه ان يملك بيعة ثم بايعه الزبير والصحابه وذكروا
محمد بن سعد في الطبقات قال يبيع علي بالحذافة بالمدنية بالفتح يبيع
قتل عثمان فبايعه طلحة والزبير وسعيد بن زيد من العشرة للبشرى وطا
بن ياسر وامامة بن زيد وسهل بن حنيف وبلال بن رباح الانصاري و
محمد بن مسلمة وزيد بن ثابت وخرنوب بن ثابت وجميع من كان بالمدنية
من الصحابة وفي بيعة سعد بن ابى وقاص خلاف قال ابن سعد ولم يكن في
كتابي قال وقد رايت في كتاب سمع معناه ذكر سعد وذكر الطبري في كتابه

وقال سال اصحاب رسول الله عليه السلام ان يقتله لهم للمسلمين من هم
 قابل عليهم قال بن جرير بلغني عن محمد بن الحنفية انه قال كنت مع ابي حنيفة
 قتل عثمان بن مظعون فقتلته فانا ه اصحاب رسول الله عليه السلام فقتلوا ان هذا
 الرجل قد قتل ولا بد للناس من امام يقوم بامرهم ولا يجد اليوم احد الا قد قتل
 لا امر منك اقدم سائقة وتغرب الى رسول الله عليه السلام فقال لا تفعلوا لان
 اكون ونيير اخير من ان يكون امير افتواوا الا والله ما نحن بها عليين حتى
 نبأيت فقال ان كان ولا يدعي المسجد لان يعني لا تكون الا من يعني
 المسلمين فقتل للمسلمين فبايعه للمهاجرين والانسصار ثم بايعه الناس ودوى
 بن جرير ايضا عن ابي بشير العاصمي ان عليا عليه السلام قال لهم لا حاجت لي فيكم انا
 معكم فمن اصرتم فخذوا نصيبا من فاختاروه فقالوا ما اتينا رسولا فخذوا
 حاطب بن ابي سلمة بن مذبذول واخلق الباب فجاؤا وفيهم طلحة والزبير فقتلوا
 عليه السلام وقالوا ابطيدك فبايعه طلحة والزبير بعدة فقتل حميد
 بن زبيب الى يد طلحة فقال لا يتم هذا الامر ثم خرج الى المسجد فبايعه الناس
 وقال بن جرير جاور السعد بن ابي وقاص فقالوا البايع فقال حتى يبايعه
 الناس فقال لا تستر النخعي وعلى ضرب عتقه فقال على وعونه باجميد

ذابسين
 نبأيتك